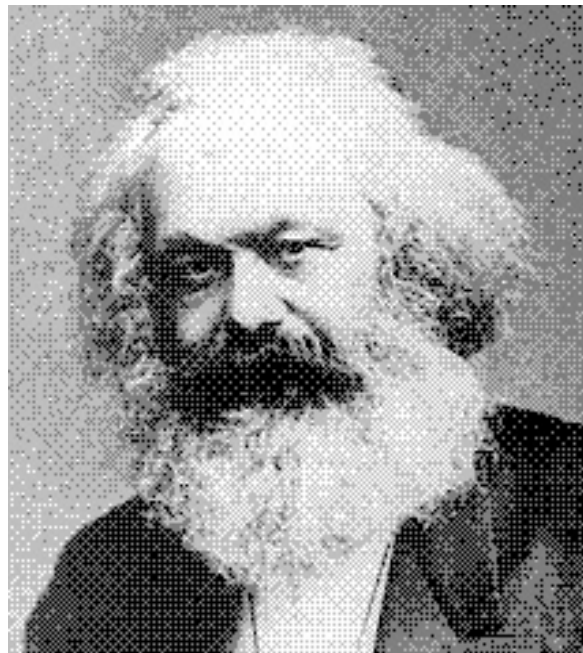


کارگران جهان متحد شوید!

انقلاب سبز

ارگان جبهه واحد کارگری



- چه باید کرد؟ (در ضرورت آلترناتیو کارگری)
- سازماندهی جدید جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش های اجتماعی
- جنبش سوسیالیستی و انحرافات حاکم در جنبش کارگری ایران
- طبقه کارگر و مسئله ملی

Enghelabesorkh4@gmail.com

شماره چهارم

چه باید کرد؟ (در ضرورت آترناتیو کارگری)

حساس نفتی خاور میانه از تمامی امکانات خود در راستایی حفظ نظام سرمایه داری استفاده می کند. در این راستا حافظ سرمایه داری در ایران یعنی مجموعه نظام اسلامی برای سرکوب اعتراضات کارگران و جنبش های اجتماعی خود را بصورت علمی، دقیق و سیستماتیک آماده می کند از جمله اقدامات انجام شده توسط جمهوری اسلامی برای سرکوب پنهان عبارتند از:

ایجاد تشکیلات به نام سازمان پدافند غیر عامل* که وظیفه آن مطالعه و کشف راه های مختلف سرکوب مدرن و کم هزینه و سازماندهی نیروهای مختلف سرکوب به صورت یکدست و هماهنگ است. تا امروز برخی از طرحهای که ارایه و شناخته شده است به صورت زیر هستند.

استانی کردن تشکیلات سپاه**.

تشکیل ستادها مدیریت های بحران

شورای تامین امنیت

تشکیل کارگروههای مختلف در ادارات، سازمانها و استانداری ها.

موارد ذکر شده تعدادی از ملموسترین کشفیات این تشکیلات (سازمان پدافند غیر عامل) است که عامر و عامل طراحی، سازماندهی، فرماندهی و مجریان آنها بسیار کمتر در معرض دید هستند. که همین باعث می گردد نظام فاشستی اسلامی کمتر هزینه منفرود خود را بپردازد. طبق مکانیسم های اجرایی پدافند غیر عامل تشکیلات های مجری طرح ها (ماموران سرکوب، پلیس سیاسی و تمامی عوامل آن) قبل از احتمال وقوع دست به کار می شوند و زمینه وامکانات برگزاری تجمع ها و اعتراضات را از بین می برند بنابراین نیروها و عوامل سرکوب به چشم دیده نمی شوند یا حداقل کمتر دیده می شوند. و نیاز به سرکوب علنی نمی باشد هر چند که به آن نیز فکر کرده و نیروهای سرکوب علنی خود را در اطراف محلهای احتمالی اعتراضات در انتظار کامل آماده و اختفاء می کنند. برای اینکه در سرکوبها کمتر نیاز به درگیری و اقدام به ضرب و شتم علنی باشد. ماموران و ادارات مربوطه (پلیس سیاسی و تمامی عوامل استخدامی و غیر استخدامی، مستقیم و غیر مستقیم) با انجام شش*** مرحله عملیات سرکوب از پنهان تا آشکار ضمن پیشبرد سرکوب اعتراضات هزینه های سرکوب را هر چه بیشتر کاهش می دهند. البته در گذشته نیز از این مراحل استفاده می کردند ولی نه به صورت سیستماتیک و متمرکز و منظم بلکه هر بخشی برای خود مراحل را به سلیقه پس و پیش اجرا می کرد نمونه سرکوبهای که طبق

تشدیدی کند، افزایش اعدام های دسته جمعی، استانی کردن سپاه (با توجه به اینکه خیالش از بیرون راحت شده است) برای سرکوب سیستماتیک داخل و غلبه بر خیزش انقلابی به همسویی کامل و هم آغوشی با شیطان بزرگ روی آورده است. همه این بر آمد ها نشان می دهند که حکومت اسلامی نیز نمی تواند مانند گذشته حکومت کند در معرض تلاشی و نابودی قرار دارد. در همین حال گرسنگی و فلاکت عمومی، بی مسکنی، بیکاری میلیونی، رکود کامل تولید، تورم و گرانی، نابودی تمامی ارزشهای انسانی - فرهنگی، اعتیاد و فحشا و... باعث شده عقب مانده ترین قشرها نیز از لحاظ سطح مبارزه و حرکت و عموماً "اقتدار سنتی" نیز به دشمنی علنی و آشکارا رژیم کشیده شوند. همچنین تشدید تضاد میان بالابها و پایینی ها و رشد آشنی ناپذیری آن باعث ایجاد شکاف هر چه عمیق تر در میان حکومتیان در توجیه موقعیت بحرانی و خرابی کنونی، انداختن تقصیر به گردن یکدیگر، خلاصه رانده شدن بخشی از آنان به طرف ضد انقلاب کارگری بیرونی و تشدید تضاد در ابعاد تازه ای شده است. با توجه به عوامل یاد شده جمهوری اسلامی روبرو نابودی مییابد. در طرف دیگر یعنی طرفداران بیرونی سرمایه داری مجاهدین یا سلطنت طلبان، لیبرال های داخلی و بیرونی یا رهبری عموماً و سرمایه جهانی با توجه به احتمال سرنگونی حکومت اسلامی مخصوصاً از نوع انقلابی - کارگری آن تلاش گسترده ای برای تشکیل اپوزیسیون جایگزین حکومت اسلامی را دارند.

طرح ابراهیم یزدی، لیبرال طرفدار حکومت اسلامی و نور چشم شیطان بزرگ بنام "قانون اساسی بدون ولایت فقیه" تلاشی در این جهت می باشد. که از رفسنجانی تا لیبرال های داخلی و بیرونی و حتی تندروترین بخش سلطنت طلبان یعنی درفش کاویانی را در یک جا جمع می کند، با نزدیکی واتحاد مجاهدین با هارترین بخش های سرمایه جهانی (که همراه با تسویه کامل این فرقه مذهبی - فاشستی از عناصر ضد سرمایه داری و تحویل آنان به ارتش آمریکا و آواره کردن این نیروها همراه بود) با سلطنت طلبان در مرز اردن، همه و همه نشانگر حرکت برنامه ریزی شده و سازمانیافته ضد انقلاب کارگری بیرونی تحت هدایت و رهبری امپریالیسم آمریکا با توجه به پایان تاریخ مصرف حکومت اسلامی (مخصوصاً در طرح یزدی - آمریکای) برای جلوگیری از سرنگونی انقلابی و پیروزی برنامه حکومت کارگری است. سرمایه جهانی با سرکردگی آمریکا با توجه به موقعیت استراتژیک ایران در منطقه

رفقا، کارگران، مردم شریف و آزاده، در شرایط حساس و سرنوشت سازی قرار گرفته ایم. که تاریخ په خون نشسته مان ورق می خورد. با اوج گیری بحران عمومی سیاسی بر بستر یک بحران اقتصادی - اجتماعی ساختاری حوادث کشور با سرعت باور نکردنی و غیر قابل پیش بینی رقم می خورد. مبارزه طبقاتی در تمامی ابعاد آن و در تمامی عرصه ها تشدید شده صف انقلاب به روشنی در مقابل صف ارتجاع، قوی تر می شود. قطب انقلاب در مقابل ضد انقلاب حاکم از کرختی، دو دلی، و نهایتاً "تدافعی بیرون آمده و در حال گرد آوری نیرو و تجدید قوا رو به تعرض می رود.

در جبهه انقلاب جنبش کارگری بعنوان نیروی اصلی و در راس آن به عنوان ضربه زننده و قله کوب اصلی انقلاب بر علیه رژیم فاشستی آنها هر روز بیشتر از روز قبل بر دامنه حرکت خود افزوده و رو به گسترش و سراسری شدن می رود در همین حال دیگر جنبش های اجتماعی از جمله زنان، معلمان، دانشجویان، ملی و... علی رغم فراز و نشیب های فراوان از نفس نافتاده بلکه هر روز بر توان انفجاری و پتانسیل اعتراضی آنان افزوده می شود. در مجموع توده ها نمی خواهند مانند گذشته زندگی کنند بنابراین در تدارک خیزش و اعتلای نوین هستند. در مقابل، رژیم اسلامی به عنوان حکومت حافظ نظم سرمایه داری در ایران با عقب مانده ترین و فاشستی ترین اشکال بهره کشی و ابزار سرکوب مقابل اعتلای نوین ایستاده است اما نه تنها توان حل زمینه های عینی آن یعنی حل بحران های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را ندارد بلکه حتی برای نجات خود در یک موقعیت آچمز و زبونی گرفتار شده است که هر چه بیشتر دست و پا می زند بیشتر دامنه بحرانهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را گسترش می دهد و راهی جز پذیرفت شرایط سرمایه جهانی و حل تضاد های رو بنایی خود با آن را ندارد که تمامی جناح ها بطور رقابتی در حال سبقت گرفتن از یکدیگر با آغوش باز به استقبال آن می روند. در مورد داخل کشور و مقابله با خیزش جنبش های اجتماعی با دریافت چراغ سبزه های از سرمایه جهانی که منافع هر دو در حال انطباق صد در صد است و هر دو به نتیجه رسیده اند که اگر اختلافات خود را حل نکنند هر دو در مقابل انقلاب کارگری شکست خواهند خورد. بنابراین دوباره سرمایه جهانی و ارتجاع اسلامی دارند همدیگر را در آغوش می کشند حکومت اسلامی هر چه بیشتر از طرف سرمایه جهانی مورد تائید قرار می گیرد به همان میزان شدت سرکوب و افزایش جویلیسی را

صورت وجود برنامه کارگری و هژمونی طبقه کارگر لایه های میانی بیشتر نزدیک به اکثریت را علیه ضدانقلاب اسلامی وله انقلاب کارگری بر می انگیزد.

نزدیکی سیاسی سرمایه جهانی بخصوص امپریالیسم آمریکا به جمهوری اسلامی در جهت سرکوب انقلاب کارگری باعث ریزش توهم عظیم لایه های مردمی متوهم به لیبرالیسم و آمریکا خواهد شد. مخصوصاً از میان خرده بورژوازی جدید و تکنوکراتها. این مسئله در تقویت نیروی کارگری اهمیت شایان توجهی دارد. (البته در صورت وجود برنامه وتوان جنبه کارگری).

علی رغم انحرافات شدیدچه در گذشته و چه در حال حاضر درون جنبش کارگری - کمونیستی، جنبش کارگری نسبت به ۵۷ از وضعیت بهتری برخوردار است. که در صورت تقویت آن هم به لحاظ کمیت و هم به لحاظ کیفیت حرف اول را خواهد زد.

اینکه جنبش کارگری - کمونیستی تجربه ۱۰۰ ساله خود و از آن مهمتر تجربه شوراهاى کنترل کارگری در سال ۵۷ را به عنوان گنجینه گرانبها در خاطره و دستان پرتوان خود برای استفاده انقلابی در دوره جدید را دارد. با توجه به نکات قوت فوق جنبش کارگری در دور جدید در صورت اتحاد و یکپارچگی حول برنامه و تشکیلات انقلابی (حزب طبقه کارگر) شانس اول پیروزی است.

قبل از پرداختن به برنامه و نحوه اتحادنیروهای طرفدار حکومت کارگری دقت و توجه به خطرات و عوامل بازدارنده که جنبش کارگری - کمونیستی را تهدید می کند دارای اهمیت تعیین کننده برای ارتقاء و ادامه کاری جنبش است.

اولین و مهمترین خطری که به طور جدی جنبش کمونیستی - کارگری را تهدید می کند با توجه به وزن تعیین کننده حرکات کارگری و وحشت سرمایه جهانی و داخلی از این بابت و نزدیکی هر چه بیشتر آنان به یکدیگر و اتحاد آنها برای قتل عام و سرکوب شدید جنبش کمونیستی - کارگری بسیار جدی است، تجارب جهانی مخصوصاً در گواتمالا، اندونزی و... نشانگر، موید و اثبات کننده این گفته است. که سرمایه داری در موقع احساس خطر هیچ تعهدی و پابندی نسبت به تبلیغات عوام فریبانه خود در مورد دمکراسی و حقوق بشر و آزادی ندارد. بنابراین نیروهای انقلابی باید در جهت ساختار محکم و جدی تشکیلات و اصول سازماندهی مخفی حرکت کرده و موضوع را جدی تلقی کنند. خطر دوم که مکمل خطر اول است انحرافات اکونومیستی و انحلال طلبانه در تمامی جریانات به اصطلاح کارگری بر پایه سوسیال - لیبرالیسم، سوسیال دمکرات و سوسیال رفرمیست با اشکال تشکل های نه صنفی، نه سیاسی علنی گرا است، که تمامی نیرو های موجود را در معرض دید دشمن قرار داده و با استدلال لیبرالی با تکیه به آزاد منشی غرب سرمایه دارو توهم اینکه تکنولوژی قوی رسانه ی از تکرار دهه ۶۰ جلوه گیری خواهد کرد. (فراموش میکنند که در دهه

تمام نمایی از نبرد انقلاب و ضد انقلاب بود که در آن ضد انقلاب و ارتجاع از طریق درون آن یعنی از طریق بخشی از اپوزیسیون ضد رژیم سلطنتی با خلع سلاح و با تکیه بر توهم توده های انقلاب کننده نسبت به خود که درخلاء سرکردگی سیاسی طبقه کارگر به عنوان قطب اصلی انقلاب بوجود آمده بود توانست در همکاری و مساعدت سرمایه جهانی (مذاکره بهشتی - بارزرگان - ژنرال هویزر آمریکایی بر سر نرفت و تسلیم ارتش) انقلاب کارگری - توده ای را به شکست بکشاند و نظام سرمایه داری و ارگانهای سرکوب آن مثل ارتش، سازمان امنیت و... که از ضربات پی در پی انقلاب در معرض نابودی بودند نجات داده و دوباره علیه انقلاب بکار گیرد و تمامی دست آوردهای آن مخصوصاً شوراهاى کنترل کارگری، آزادی های گسترده دمکراتیک، آزادی خلقهای تحت ستم (خلقهای کرد، ترکمن و...) را یکی پس از دیگری نابود کرده و در خلاء یک قدرت سیاسی کارگری و حزب انقلابی آن جنبه انقلاب را قدم به قدم عقب براند و در نهایت نظام سرمایه داری را از مرگ حتمی نجات دهد.

آیا کمونیست ها و کارگران انقلابی منتظر تکرار تراژدی انقلاب ۵۷ و حاکمیت فاشستی ارتجاعی دیگری به جای تاج و عمامه هستند؟!!

صد البته نیاز به توضیح عذیده ای نیست که کمونیست ها و طبقه کارگر اساسی ترین ضربات را بر حکومت ستم شاهی زدند. اما به علت شدت سرکوب رژیم پهلوی مخصوصاً علیه کمونیست ها که هر حرکتی و جنبنده ای رامانند حکومت اسلامی در نطفه خفه می کردو دستگاه مذهب را در مقابل کمونیست هاعلم و هرچه بیشتر تقویت می کرد. سرکوب انقدر برنامه ریزی شده و سیستماتیک بود که اغلب کمونیست ها یا اعدام شده بودند یا زندانهای طویل المدت را می گذرانند. بدان لحاظ عدم حضور پرنرنگ کمونیست ها برای برنامه ریزی و خلاء آنها در رهبری انقلاب ۵۷ طبیعی بوده که تماماً به سود ارتجاع مذهبی تمام شد. این اولین گام همکاری دو جناح ارتجاعی سرمایه داری برای پیش برد منافع مشترکشان بر علیه انقلاب ۵۷ به صورت سیستماتیک و ناگفته و نانوشته بود. اما دور جدید انقلاب کارگری دارای ویژگی های خاصی است که اگر نیرو های طرفدار صفوف خود را بر اساس برنامه و تشکیلات مشخص در چهار چوب جنبه و حزب طبقه کارگر متحد تر کنند، پیروزی انقلاب کارگری حرف اول را خواهد زد:

نقطه شروع و محور حرکتهای کنونی که باعث ترس همه ی جناح های سرمایه شده است جنبش توفنده طبقه کارگر است که پایه اصلی و اساس جنبش کمونیستی و حکومت کارگری می باشد.

جناح های مختلف سرمایه داری در داخل ماهیت خود را برای تمامی مردم عموماً و کارگران خصوصاً از لحاظ عدم رفرم پذیری و عدم توان عوام فریبی نشان داده اند. که این مسئله در

طرح شش مرحله ای تا به این روز به اجرا در آمده است عبارتند از:

جلوگیری از مراسم ۸ مارس ۱۳۸۶
جلو گیری از مراسم ۱۶ آذر ۱۳۸۶
جلو گیری و خراب کردن گلگشت خور در ۱۳۸۷

جلوگیری از برگزاری مراسم اول ماه مه ۱۳۸۷
جلو گیری از مراسم بزرداشت شاملودر ۱۳۸۷

مکانیسم های سرکوب موارد یاد شده دارای نقاط مشترک بسیار زیادی هستند که نشان می دهند عوامل سرمایه داری با مطالعه دقیق شرایط و اوضاع طرح های سرکوب خود را پیاده می کنند و سرکوب را به سمت هرچه سیستماتیک و نامحسوس تر شدن هدایت می نمایند.

هم نمایندگان سرمایه جهانی دولت های سرمایه داری به سرکردگی دولت آمریکا و هم نظام جمهوری اسلامی حافظ سرمایه داری در ایران می خواهند با فریب مردم و تحت فشار قرار دادن آنها منافع خود را حفظ کنند هر چند هر دو طرف عوامل سرمایه جهانی و داخلی همزمان هستند اما در بعد روبنایی اختلافاتی که یکدستی را در قالب سرمایه جهانی زیر ضرب می برد دارند برای حل این مشکلات هر چند مقطعی رو در روی هم قرار میگیرند اما هر دو طرف سعی دارند رو در روی هر چه محدود تر باشد سرمایه جهانی می خواهد با وارد کردن فشار غیر مستقیم مردم را علیه جمهوری اسلامی به حرکت در آورد تا جمهوری اسلامی را به مسیر مورد دلخواه خود بیاورد یا بدون انقلاب و تغییر ساختار های اقتصادی آن را تعدیل بدهد در مقابل جمهوری اسلامی نیز تلاش دارد با فریب مردم آنها را از مقابله و مخالفت کردن با خود بر حذر دارد. در حالی که هر دو حافظ سرمایه داری و دشمن واقعی مردم به خصوص کارگران هستند. در نتیجه کارگران و مردم به سمت هر کدام کشیده شوند در واقع آلت دست شده و به زیان خود عمل خواهند کرد پس باید مردم و کارگران راه سومی را در پیش بگیرند. راه سوم یعنی اینکه جمهوری اسلامی و دولت آمریکا هر دو حافظ سرمایه و دشمن مردم هستند و برای خلاصی از شر هر دو باید برای براندازی سرمایه داری متحد و با همبستگی طبقاتی تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه را به پیش برد. که برای چنین مبارزه ای نیاز به حزب طبقه کارگر متشکل و تحت رهبری کارگران است این حزب باید با استفاده از موقعیت های که سرمایه با ایجاد فشار پیش می آورد سطح مبارزات را ارتقا داده حاکمیت سرمایه را درهم شکسته دولت کارگری برقرار کند.

اما متأسفانه در اردوی طبقه کارگر علی رغم جنبش خود به خودی قوی کارگری نه تنها هیچ برنامه و طرحی برای رهبری انقلاب کارگری در جهت حکومت کارگران وجود ندارد بلکه بر اثر شدت سرکوب و از آن مهمتر بعلت انحرافات حاکم بر آن در جا زده دنباله روانه از عقب جنبش خود را سینه خیز می کشاند.

لپ مطلب اینکه که خطر شکست انقلاب ۵۷ در این دوره نیز به نوعی دیگر تکرار شود، بسیار محتمل است. انقلاب بهمین ۵۷ درس های بزرگی به طبقه کارگر و کمونیستها آموخت این انقلاب آئینه

اطلاعات به عنوان اصول اساسی و راهنما کارمخفی در تمامی ارگانهای شکل گرفته از پایین تا بالا. ثانیاً" استفاده از تجارب ۱۰۰ ساله جنبش کمونیستی ایران در حوزه تشکیلات های مخفی و اصول سازمانگری مخصوصاً" تجارب دهه های ۶۰ و ۷۰ و همچنین تجارب جنبش چریکی با توجه به علل شکستهای آنها بسیار ضرورت دارد. ثالثاً" استفاده از اصول مخفی کاری جنبش جهانی کمونیستی - کارگری بخصوص کشورهای مشابه ایران (کشور های تحت اشغال فاشیسم) لازم است. هشتمین قدم : سازماندهی و توافق برای شرکت در نشریه ی مشترک و سراسری به عنوان نقطه اتصال تمامی هسته ها، سلولها ، واحد ها، کمیته های مخفی و هدایت هماهنگ آنان در جهت اهداف و برنامه واحد و همچنین انتقال تجارب، رهنمود ها و برنامه های عملی در جهت سازماندهی سراسری مشترک نیروها.

نهمین قدم : نقطه شروع برای رسیدن به اهداف مطروحه عبارتند از: اول تشکیل کمیته موسس مشترک ، مرکب از گرایش های همسو در راستای فوق با رعایت اکید موارد امنیتی باشد. دوم : این نیروها باید از یک طرف بدور از فرقه گرایی و دکماتیسم بوده و از طرفی باید در برنامه های پیشنهادی کمیته فوق وسیعاً" شرکت عملی داشته باشند سوم : همچنین با نقد دیالکتیکی در جهت مطلوب و کاملتر کردن موارد ذکر شده مسیر را برای ساختن تشکیلاتی منظم به عنوان ابزار اساسی جهت رسیدن به اهداف مورد توافق که ضرورت حیاتی دارد آماده نمایند. نتیجه عمل، به وظایف بالا باعث می گردد نیروهای موجود را از کلی گوئی محفلی و آکادمیک - تئوریک ، دنباله روی های اکونومیستی و ژرنالیستی دور کند و در یک بستر عملی - سازمانی در گیر کرده. پتانسیل و نیروی آنان را در جهت اهداف سیاسی - حزبی برای ساختن آلترناتیو واقعی به کار بگیرد.

اصول پیشنهادی برای گردآوری نیروهای طرفدار حکومت کارگری جهت ساختن حزب واقعی طبقه کارگر :

دفاع از منافع اقتصادی - سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر و سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی آنان برای رسیدن و ساختن جامعه سوسیالیستی .

سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه پیرومند و برقراری حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان مسلح بیرون آمده از درون قیام بر ویرانه های نابود شده تمامی ارگانهای سرکوب گرجمهوری اسلامی همچنین کنترل و هدایت سیاسی - اقتصادی شورایی بر کلیه موارد عمده تولید و توزیع و دفاع ...

اعتقاد به اینکه هیچ حزب سیاسی واقعی به مفهوم لنینی آن یعنی حزبی که متشکل از تجمع آگاهترین، پیشروترین، جسورترین و متشکل ترین بخش طبقه کارگر باشد در ایران وجود ندارد و

ساختارهای معین تشکیلات و تفکر همه و همه مانع اصلی شکل گیری و پیوند جنبش خود به خودی کارگری با جنبش سوسیالیستی در راستای تشکیل حزب طبقه کارگر می باشد که این خود سدی اساسی در مقابل ساخته شدن آلترناتیو کارگری است.

با توجه به موارد بالا راه برون رفت از وضعیت کنونی چیست؟

قدم اول: اینکه تمامی نیروهای کارگری بر اساس یک برنامه سیاسی - اجتماعی کارگری (مانیفست) برای انقلاب و حکومت کارگری حول یک جنبه واحد در راستای تشکیل حزب طبقه کارگر گرد آیند. لازم به تذکر است که داشتن برنامه هر چند کامل بدون ساختار عملی - سازمانی به هیچ وجه ضمانت اجرایی ندارد .

قدم دوم : مبارزه دائمی ، دقیق و بدون گذشت با انحرافات کارگری در حوزه های اکونومیستی ، انحلال طلبانه ، سوسیال رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک که مانع اساسی سازماندهی پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری و ایجاد ارتباط ارگانیک میان آنها برای تشکیل حزب طبقه کارگر است. بیشترین نمود عینی انحرافات فوق دوری از خواست سیاسی تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و در جازدن روی خواست های جاری در حد تشکل های علنی تعدیل شده است که علنی گرایی ، دنباله روی ، پرستش خود به خودیسم ، ژورنالیسم و محفلیسم و کلاً" نهلیم روشنفکرانه و بی سازمانی و بی هویتی طبقاتی کامل در مقابل کارهای جدی سیاسی - حزبی برای ارگانیزه کردن نیروها در راستای اهداف انقلابی - سوسیالیستی می باشد.

سومین قدم : در راستای عملی کردن این برنامه و هدایت نیروهای معتقد از میان کمونیستها و کارگران پیشرو و دیگر روشنفکران انقلابی سازمانیابی درهسته ها، واحد ها، سلول های کمونیستی و کمیته های مخفی درمحل کاروندگی کارگران و زحمتکشان جهت پیوند با توده و سازماندهی مبارزات آنها در جهت پیشبرد برنامه فوق بر اساس اشکال فعالیت کمونیستی (تبلیغ - ترویج - سازمانگری) است.

چهارمین قدم : پیوند با طبقه کارگر و توده های ستم دیده بر اساس ارتباط با پیشروان آنان و همچنین تشکل هایشان می باشد.

پنجمین قدم : ایجاد و سازماندهی سازمان انقلابیون حرفه ای از میان افراد مساعد برای فعالیت فوق به عنوان ستون اصلی تشکیلات و همچنین ادامه کاری و هدایت فعالیت های فوق الذکر .

ششمین قدم : تلاش برای پیوند بخش های مختلف بر اساس برنامه و اساسنامه مشترک در جهت دست یابی به مرکز رهبری قوی بر اساس اصول اعتقادی و انتخابی مشترک. (این مرحله از رشد نشانگر رشد سراسری خواهد بود).

هفتمین قدم : باتوجه به شرایط فاشیستی ، سرکوب و جوشدیدی پلیسی لزوم رعایت و اجرایی دقیق و شدید مسائل امنیتی و اصول مخفی کاری در تمامی عرصه های عملی - تشکیلاتی شرط حیاتی و اساسی فعالیت کمونیستی است. از این جهت اولاً" رعایت و بکارگیری اصول سه گانه کمترین یعنی الف : عدم تداخل ب : عدم تمرکز ج : عدم تسری

۶۰ غرب سرمایه دار چشم خود را بست تا جمهوری اسلامی مسیر سرمایه را هموار کند. و جنگ بالکان و کشتار رواندا را همین چند سال قبل خود غرب با همین تکنولوژی قوی رسانه رهبری کرد و همچنین این لیبرال ها چشم خود را بسته اند که همین غرب دمکرات با همین تکنولوژی قوی رسانه ی تجاوز ، کشتار و غارت را در افغانستان و عراق پیش میبرد. و تا به حال کشتار ۱۲۰۰۰۰۰ نفر عمدتاً" زنان و کودکان فقط در عراق به حامیان دمکراسی و حقوق بشر انجام شده است. (... این حامیان غیر مستقیم سرمایه داری عملاً" در خدمت به جمهوری اسلامی و سرمایه جهانی مرتکب خیانت ناخشنیدی نسبت به طبقه کارگر می شوند.

سومین خطر مخصوصاً" سیاسی که سرمایه جهانی و جناح رقیب حکومتی روی آن سرمایه گذاری کرده است خطر سندیکالیسم رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک بر اساس سه جانبه گرایی است. که با دفاع از شرایط بردگی سیاسی طبقه کارگر در مقابل گدایی قانونی خواست های رفاهی در چهار چوب نظام جمهوری اسلامی عملاً" طبقه کارگر را به زاید جناح داخلی یا خارجی سرمایه داری تبدیل می کند. و بزرگترین مانع ایجاد شدن تشکل سیاسی (حزب) طبقه کارگر در صورت شرایط اعتلای است که اگر در شرایط اعتلای حزب طبقه کارگر وجود نداشته باشد شکست انقلاب ۵۷ به صورت دیگری تکرار خواهد شد. و در نهایت این آقایان به اصطلاح نمایندگان کنونی کارگران به تونی بلر، هارتر از جورج بوش آینده تبدیل خواهند شد. اگر سرمایه جهانی در ۵۷ روی خمینی سرمایه گذاری کرد و به نام انقلاب ، انقلاب کارگری - مردمی را سرکوب نمود الان می تواند روی رفرمیست های سندیکالیست کنونی سرمایه گذاری کند که کرده

هرگونه حرکت سندیکایی ، اتحادیه ای در مجموع جنبشی بدون جهت گیری سیاسی - طبقاتی به آلت دست سرمایه تبدیل می شود. تجارب همکاری سندیکالیسم با بورژوازی در اروپا (آلمان) و آمریکا در قلع و قمع کمونیستها (روزا لوکزامبورگ) و سوسیالیست های انقلابی اثبات کننده این موضوع است.

چهارمین خطر استراتژیک بودن محل جغرافیایی ایران است. بطوریکه رقیبی از حزب کمونیست ایران به عنوان سلاله های افتخار آمیز ما حدود صد سال قبل در کنگره انترناسیونال سوم گفته است : (موقعیت استراتژیک ایران به عنوان ترمینال شرق و غرب و قرار گرفتن آن در خاور میانه که ۷۵% نفت ، سرمایه جهانی را تامین می کند. و در صورت پیروزی طبقه کارگر می تواند گلوی سرمایه جهانی را فشرده و انقلاب جهانی را با سرعت شگفت آور به جلو باندازد. و الهام بخش نه تنها پرولتاریای کشور های پیرامون خود بلکه جهان باشد). این چیزی نیست که سرمایه جهانی براحتی از آن چشم ببوید. بنابراین از تمامی اهرمها و شگردهای خود علیه جنبش انقلابی اقدام خواهد کرد (جمهوری اسلامی نمونه یکی از این شگردها بود)

پنجمین و مهمترین خطر، انحرافات درونی خود، جنبش کمونیستی - کارگری است. که در هر شکلی مانند سوسیال دمکرات ، سوسیال رفرمیسم ، سوسیال لیبرال و همه آنها در شکل انحلال طلبی و نیز رواج اندیشه پست مدرنیستی در نفی تمامی

گیر نبرد طبقاتی هستند و کارگران ایران نیز به عنوان گردانی از ارتش جهانی طبقه کارگر در این نبرد شرکت دارد و...

موارد فوق الذکر برای جمع آوری نیروهای متعقدبه انقلاب و حکومت کارگری در جبهه واحد کارگری برای ساختن تشکیلات سیاسی کارگران به عنوان تنها ابزار هدایت آن در جهت اهداف کوتاه مدت و نهایی آن می باشد. تا به صورت یک آلترناتیو انقلابی بر بستر بحران عمومی - سیاسی فعلی سکان انقلاب آینده و اپوزیسیون ضد رژیم جمهوری اسلامی را در جهت سرنگونی آن و برقراری حکومت کارگری در دست توانمند خویش بگیرد و از تکرار فاجعه سرکوب انقلاب ۵۷ جلو گیری نماید.

سازماندهی آنان بر اساس برنامه فوری دمکراتیک جبهه کارگری در جهت تامین سرکردگی کارگری بر آنان در راستای انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری و رهانیدن جنبش های فوق از توهمات بورژوازی و رهبری لیبرالی.

مبارزه علیه زندان، شکنجه، اعدام و آزادی کلیه زندانیان سیاسی و ممنوعیت زندانی کردن فعالین و مبارزان سیاسی و فعالین جنبش های اجتماعی را هدف فوری و عاجل خود قرار بدهند.

مبارزه برای حق تجمع، اعتصاب، تشکل، بیان، مطبوعات و کلیه آزادی های فردی - اجتماعی را از وظایف خود بدانند.

اعتقاد به همبستگی جهانی و مبارزه جهانی کارگران و یک طبقه بودن کارگران علیه نظام طبقاتی جهانی سرمایه که در

هدف از تلاش برای ساختن آن بر اساس آزادی طبقه کارگر بدست خود آنان و نیز قبول لزوم پیوند آگاهی و جنبش سوسیالیستی به عنوان چراغ راهنمای هدایت سیاسی و سوسیالیستی آن است و عمل به این اعتقاد رارسالت طبقاتی خود بدانند.

قبول ضرورت حیاتی ارتباط با پیشروان کارگری در محیط کار و زندگی آنان و سازماندهی تمامی اشکال تشکل توده ای علنی - مخفی کارگران و همچنین سازماندهی خواستها و مبارزات کارگران در تمامی اشکال آن به عنوان اساسی ترین اهرم های هدایت توده ای جنبش کارگری در جهت اهداف برنامه ی جبهه.

قبول تشکل، حرکت و مبارزه تمامی جنبش های اجتماعی از جمله ملیتها، معلمین، زنان، دانشجویان ... و تلاش برای

برای درک و اهمیت ضرورت آلترناتیو کارگری (موضوع بالا) توجه رفاقا را به نوشته بعدی «سازماندهی جدید جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش های اجتماعی» جلب می کنیم.

کارگران جهان متحد شوید!

سازماندهی جدید جمهوری اسلامی برای سرکوب جنبش های اجتماعی

(بخشی از طرح جدید سرکوب جنبش های اجتماعی)

طرح استانی کردن سپاه

یکی از طرحهای مطالعاتی سازمان پدافند غیر عامل که به مرحله اجراء رسیده است طرح استانی کردن سپاه پاسداران است. نظام فاشیستی اسلامی با تکیه به مطالعات سازمان پدافند غیر عامل به این نتیجه رسیده است که جنگ های جدید مردم را هدف مستقیم قرار نمی دهند بلکه زیر ساخت ها و هر آنچه که قدرت و توان اداره کشور و مردم را به دولت ها می دهد مورد هدف قرار خواهد گرفت تا دولت ها قابلیت اداره کشور و مردم را از دست بدهند این باعث می گردد اعتراضات مردمی علیه دولت و نظام حاکم بیشتر شده و در نهایت شورش و قیام اتفاق بافتد که باعث سرنگونی نظام سیاسی شود این تحلیل نشان می دهد که نیازی به نیروهای نظامی زیاد در مرزها نیست بلکه در شهرها نیاز به نیروی بسیار قوی برای سرکوب مردم است. به همین دلیل سپاه که یک نیروی همه کاره است (هم حافظ مرزهای اسلامی و هم امنیت داخلی برای حفظ نظام اسلامی بود) و حالا می خواهند تعریف جدیدی برای آن ارائه کنند که در تعریف جدید وظیفه اصلی آن حفظ آرامش در شهرها برای حفظ نظام است یعنی دقیقاً به نیروی برای سرکوب رسمی تبدیل می شود. (هرچند که وظیفه آن در گذشته نیز همان سرکوب بود ولی نه در تعریف رسمی) به دنبال چنین تحلیلی است که نظام اسلامی تصمیم گرفته است ساختار تشکیلاتی سپاه را از کشوری به استانی تبدیل کند. (برای دوری از انحراف تذکر زیر لازم است :

تحلیل سازمان پدافند غیر عامل فقط در حوزه اختلافات دو بخش درونی سرمایه می تواند درست باشد. چون چنین سازمانهای مبارزات جنبش های اجتماعی را بر مبنای نبرد طبقاتی و تضاد کار و سرمایه نمی بیند بلکه متأثر از معادلات بیرون از حوزه نبرد طبقاتی می داند که هیچ ربطی به تحلیل طبقاتی ندارد. اما در تحلیل طبقاتی چنین برخورد های از طرف بخش های مختلف سرمایه داری با یکدیگر از روی استحصال و بحران ساختاری سرمایه است که تحت فشار جنبش

مسلم
۳- نمایندگانی از طرف قرارگاه پدافند هوایی
۴- نمایندگانی از طرف وزارت دفاع
ستاد مرکزی و تمامی نمایندگانی ها و دفاتر آن در استانها با این ترکیب سازماندهی می شوند. نماینده ستاد کل نیروهای مسلح ریاست این سازمان را به عهده دارد. سازمان پدافند غیر عامل طرحهای مختلف سرکوب را با توجه به شرایط جدید ارایه می کند و نیروهای اجرایی آنها را نیز سازماندهی می نماید. در سال ۱۳۸۶ کارهای مطالعاتی و اقدامات اولیه این سازمان به پایان رسیده و رسمان وظایف اجرایی و فرماندهی آن برای سرکوب اعتراضات جنبش های اجتماعی شروع شد و تصمیم گرفتند دفاتر این سازمان را در ۳۰ استان کشور راه اندازی کنند که بسیاری از آنها تا کنون راه اندازی شده است. خلاصه وظیفه تعریف شده برای این سازمان سرکوب گر عبارت است از مقابله با اثرات غیر مستقیم قتل و بعد از حوادث جنگ و تهدیدات نظامی است.

سازمان پدافند غیر عامل طرح هشت کارگروه را برای تحت تسلط نظامی پنهان در آوردن ادارات و سازمانها تشکیل داده است که به استاندارها در اداره استان کمک می کنند البته ضمن اینکه تمامی افراد این گروه ها طبق ترکیب تعریف شده برای سازمان پدافند غیر عامل از نظامیان نامحسوس تشکیل می شوند ولی دارای مشاوران علنی و مستقیم نظامی نیز هستند که این مورد نظامی بودن حکومت اسلامی را کاملاً واضح نشان می دهد. ضمناً استاندارها ریاست این کارگروه های را به عهده دارند. طبق تحلیل سازمان پدافند غیر عامل آمریکایی ها روی دو عنصر تولید نا امنی در کشور و توسعه فضا و جو نامنی کار می کنند. ایجاد واکنش های اعتراضی و سپس کشاندن این اعتراضات به سمت درگیری مردم با دولت و بروز نا امنی در مناطق مرزی جزء سیاستهای آمریکا است. بدنبال چنین تحلیلی است که جمهوری اسلامی از جنگ های مرزی خیالش راحت شده و تلاش دارد آرامش داخل را به هر صورت ممکن حفظ نماید که البته در مرحله اول می کوشد سرکوب پنهان را گسترش بدهد.

در زمان سلطنت پهلوی تشکیلاتی وجود داشت به نام دفاع غیر نظامی که در تعریف وظیفه داشت به تمامی حوادث غیر مترقبه از قبیل سیل، زلزله، اثرات جنگ و موارد اجتماعی و شورش ها رسیدگی کند حال در جمهوری اسلامی از دل آن دو تشکیلات بیرون آمده است که عبارتند از :

۱- مدیریت (ستاد) بحران

۲- سازمان پدافند غیر عامل

۱- مدیریت (ستاد) بحران :

تعریف روی کاغذ مدیریت بحران یعنی رسیدگی به حوادثی چون سیل، زلزله و دیگر حوادث طبیعی که البته در عمل دقیقاً و فقط وظیفه مقابله با تجمعات، اعتصابات و اعتراضات اجتماعی و کارگری را رسیدگی و سرکوب آنها را سازماندهی می کند و حتی اگر سیل، زلزله و... پیش بیاید مدیریت یا ستاد بحران تمامی قدرت خود را به کار میگیرد تا اگر بر اثر حوادث فوق اعتراض یا شورش ایجاد شد یا در حال شکل گیری بود در نطفه خفه کند در واقع این نیز علی رغم مشخص بودن وظایف مانند پدافند غیر عامل عمل می کند. به این دلیل است که زلزله و سیل زدگان حتی با وجود چنین سازمانهای هیچ وقت از شر فشار و عواقب حوادث رها نمی شوند در این رابطه زلزله بم مثال روشنی است که با وجود کمک های بسیار از طرف مردم جهان و مردم ایران ستاد های بحران چون مشغول جلوگیری و سرکوب اعتراضات بودند و با وجود این ستاد ها به خود مردم و تشکل های مستقل اجازه سازماندهی داده نمی شد و در همین حال عوامل حکومت اسلامی مشغول دزدیدن و فروش کمکها در شهرهای دیگر بودند هنوز هم اثرات وحشت ناک زلزله در بم باقی مانده است.

۲- سازمان پدافند غیر عامل:

در تعریف خود سرکوب مردم را به روشنی بیان می کند. پدافند غیر عامل در سال ۱۳۸۲ به دستور خامنه ای رسماً تشکیل شد (البته قبلاً به طور غیر رسمی فعالیت داشت) و ستاد مرکزی و کارگروه های آن دارای ترکیب زیر هستند.

۱- نمایندگانی از طرف دولت

۲- نمایندگانی از طرف ستاد کل نیروهای

کیلومترها دور تر تحت کنترل در آورده افراد و گروه‌های شناخته شده را برایشان موانع مختلف ایجاد می‌کنند تا جمعیت زیادی نتوانند خود را به محل اعتراضات برسانند. در صورتی که افراد با مینی بوس یا اتوبوس به طرف محل برگزاری در حرکت باشند وسائل نقلیه و سرنشینان آن را به صورت باز داشت نامحسوس با خودرو های پلیس اسکورت کرده به دهها کیلو متر دورتر برده پیاده می‌کنند و وسیله نقلیه را نیز باگرو گرفتن سندی مجبور به اطاعت می‌نمایند. از این طریق بدون اینکه تابلو باشند از تجمع افراد بیشتر جلوگیری می‌نمایند.

مرحله پنجم : افرادی را که توانسته باشند دور از دید ماموران مخفی و علنی خود را به محل برسانند چون تعداد کمی خواهند بود به راحتی و بدون درگیری ویا با درگیری کمتری می‌توانند پراکنده کنند.

مرحله ششم : و در نهایت می‌توانند با استفاده از ماموران که در اطراف محل اعتراض اختفاء کرده اند اقدام به سرکوب و ضرب و شتم نمایند که این آخر کار و در صورتی است که مراحل قبلی کافی نباشد .

رفقا ، کارگران انقلابی، طرح های بالا نشانگر بسیج نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به طور سازمانیافته علیه اعتلای انقلابی نزدیک کارگری - توده ای می باشد برای مقابله با این طرحها تمامی نیروهای انقلابی - کارگری باید با برنامه و تشکیلات رزمنده ، خود و جنبش را سازماندهی کرده و در جهت آترناتیو کارگری رهبری کند

را در حوزه خود مستقلا" انجام بدهند. یکی از اهداف مهم این تصمیم گیری (استانی کردن سپاه) و تشکیل ستاد فرماندهی در استانها را پاسخ به تهدیدات دشمنان عنوان کرد.

این گفته ها نشان می دهند که جمهوری اسلامی دشمنان خود را در داخل شهرها می بیند نه در بیرون مرزها و برای سرکوب جدی دشمنان خود یعنی مردم تشکیلات سپاه را از کشوری به استانی تبدیل می کند تا دست عوامل و فرماندهان آن برای سرکوب مشخص رسما" هرچه بیشتر باز باشد. این طرح ۳۱ استانی فرماندهی سپاه با طرح دفاتر استانی سازمان پدافند غیر عامل در تمامی استانها نقطه به نقطه انطباق دارد. بنابراین حتی سازمان پدافند غیر عامل نیز با ستاد های استانی سپاه نمی تواند تفاوت داشته باشد بلکه مکمل یکدیگر هستند. در نتیجه این طرحها همگی در جهت نظامی کردن کل شهرها و روستاها محسوب می شود.

مراحل شش گانه طرح جدید سرکوب

مرحله اول : تعداد بسیاری از فعالین شناخته شده را با احضارهای مکرر، تهدیدها و گرفتن وثیقه در تور نگهداری می کنند که باعث می گردد از تلاش و فعالیت آنها کاسته شود حتی برخی را با این ترفند از دور خارج می کنند. در نتیجه سازماندهی اعتراضات بسیار ضعیف و ناقص می شود.

مرحله دوم : چند روز قبل یا همان روز اعتراض، تعدادی را که می دانند در سازماندهی اعتراضات توانا هستند به بهانه های مختلف دستگیری می کنند

مرحله سوم : حدود ۲۴ ساعت قبل از شروع اعتراضات با تشکیل حلقه های محاصره نامحسوس محل احتمالی اعتراضات را زیر نظر می گیرند .

مرحله چهارم : ساعاتی قبل از شروع اعتراضات گلوگاههای ورودی را از

های اجتماعی بخصوص جنبش کارگری رشد کرده و بخش های مختلف سرمایه داری را مجبور به تحت فشار قرار دادن یکدیگر می کند. نظام اسلامی در سال ۵۷ که دگمتر از حالا بوده است بنا به دلایل مختلف سرمایه جهانی آن را پذیرفت و با آن به توافق رسید تا او انقلاب ۵۷ را سرکوب کند چون در آن زمان سرمایه جهانی به جمهوری اسلامی برای سرکوب انقلاب نیاز داشت و حال نظام اسلامی با صورت بندی دوران قبلیش دیگر تاریخ مصرفش اعتبار ندارد بنابراین سرمایه جهانی می خواهد آن را تعدیل کند یا بدن بروز انقلاب تغییرش بدهد. اما نظام اسلامی در مقابل تغییر یا تعدیل جان سختی می کند تمامی اختلافات این دو تحت فشار و رشد سطوح مبارزاتی طبقه کارگر جهانی ایجاد ، بازتولید و دچار فراز و نشیب می گردد. رجز خوانی و جان سختیهای نظام اسلامی در مقابل بخش های دیگر سرمایه ی جهانی به دلیل ترس سرمایه جهانی از مبارزات و انقلابی شدن فضای ایران و حتی جهان است که می ترسد مبادا با حمله و فشار های بیشتر کنترل و سکان را از دست بدهد و فضای باز شود که در آن فضا جنبش کمونیستی - کارگری رشد کرده سکان جامعه ی ایران را بدست بگیرد که در آن صورت سرمایه داری چه به صورت نظام اسلامی و چه به صورت نظام آمریکای به گور سپرده خواهند شد.

(محمد علی جعفری فرمانده کل سپاه در تاریخ ۷/۴/۸۷ اعلام کرد ساختار تشکیلاتی سپاه تغییر می کند و تشکیلات آن استانی می شود. در هر استانی یک فرماندهی سپاه و در تهران دو فرماندهی که مجموعا" ۳۱ سپاه خواهد شد تشکیل می گردد. و سید محمد حجازی جانشین او می گوید با توجه به تهدیدات دشمنان و به منظور ایجاد یکدستی و یک پارچگی میان واحد های سپاه فعال در سطح استانها در هر استان یک فرماندهی خواهد بود. که این واحد ها فعالیت و مأموریت های خود را با مرکزیت فرماندهی استان انجام خواهند داد. و به فرماندهی های این مراکز اختیار داده می شود تا مأموریت و...

پیش بسوی تشکیل آترناتیو کارگری

سرنگون باد جمهوری اسلامی

برقرار باد جمهوری شورایی کارگران و زحمتکشان

کمیته تشکیلات جنبه واحد کارگری

جنبش سوسیالیستی و انحرافات حاکم در جنبش کارگری ایران

الف: طرح مسئله :

یکی از مهمترین گره گاه های جنبش کارگری ایران خودبخودیسیم ، دنباله روی و پراکندگی در تمام اشکال اقتصادی - سیاسی است. که در خلا ارتباط با جنبش سوسیالیستی (آگاهانه) نمی تواند به جنبش برای خود تبدیل شود . بدین لحاظ درک ارتباط جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) با جنبش خودبخودی کارگری از جهت چگونگی این ارتباط و تاثیر متقابل ، تقدم یکی بر دیگری ... از پایه ای ترین اصول رهبری انقلاب کارگری است. تناسب بین دو جنبش اساسی ترین مسائل پراتیک انقلابی مبارزه طبقاتی کارگر است که با تکیه تنها به جنبش خودبخودی کارگری باعث رشد روند تدریجی ، جنبش همه چیز هدف هیچ چیز ، اپورتونیزم ، رفرورمیسم ، تاکتیک پروسه ، کرنش در مقابل خودبخودیسیم و دنباله روی ... منجر شده و از طرفی تکیه یک جانبه بر عنصر آگاهی سوسیالیستی به حادثه جویی ، بلانکیسم ، آوانگاردیسم ، جلو افتادن از جنبش و آوانتوریزم سیاسی منجر میشود. بقول لنین (ما زمانی می توانیم اراده کنیم که آنچه را که مردم درک می کنند بدرستی بیان داریم تمام اهمیت مسئله در درک تناسب صحیح بین این زوج متضاد و یافتن عمده در میان آنان میباشد ارتباط دیالکتیکی جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) جنبش خودبخودی کارگران بعنوان مکمل و لازم و ملزوم یعنی سیر تکامل عینی مبارزه طبقاتی پروسه تاریخ که طبق قوانین جبری عمل می کند (خودبخودیسیم) و از طرفی جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) یعنی عمل متشکل کمونیستها با وقوف بر قوانین تکامل مبارزه طبقاتی - اجتماعی برای سرعت دادن به روند تکامل در جهت اهداف برنامه خود، دارای اهمیت تعیین کننده برای فعالیت کمونیستی میباشد. وحدت ضدین این دو جز لاینفک است که در یک پروسه پراتیک انقلابی به ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر بعنوان ابزار سرنگویی و آنتی تز نظام سرمایه داری منجر شده و در صورت شرایط مساعد به سوسیالیسم می رسد . اما بطوریکه گفتیم چگونگی ارتباط این دو جزیر اینکه آیا یکی از دیگری نشأت می گیرد و یا علی رغم علت وجودی مشترک آنان از تضادهای آشتی ناپذیر سرمایه داری آیا هر کدام مسیری جداگانه دارند از اساسی ترین سوالات برای ترسیم فعالیت عملی و برنامه ای طبقه کارگری میباشد !

ب: جنبش آگاهانه (سوسیالیستی):

ظاهر " هیچ کس حتی آشوبگر ترین افراد در قبول و ارتباط با جنبش خودبخودی کارگران هیچ تردیدی نداشته همه از سازماندهی این مبارزه

حرف زده و جریان فکری خود را تنها مدافع و سازمانده اصولی آن معرفی می کنند بدین لحاظ ما بحث را از جنبش سوسیالیستی (آگاهانه) شروع می کنیم مخصوصاً اینکه تمام جریانات اکونومیست و انحلال طلب از علنی ترین آنان حکیمی - پایدار تا شرم گین ترین آنان تروتسکیستها و احزاب خود خوانده به نوعی سوسیالیسم رائراوش. و یا نتیجه جنبش خودبخودی کارگری دانسته و بلا استثنا با لنینسم اعلام جنگ می کنند، عده ای مثل حکیمی با دعوت انجمن اسلامی دانشگاه بعنوان مزدور بدون جیره و مواجب کار می کنند و عده دیگر مثل تروتسکیستها با ادعا اینکه لنین جوان !! ایده وارد شدن آگاهی سوسیالیستی خارج از مدار جنبش خودبخودی به درون این جنبش را از کائوتسکی گرفته بود و بعداً" به اشتباه خود پی برده و ... عملاً" در مقابل تز مارکسیستی استقلال جنبش سوسیالیستی از جنبش خودبخودی کارگری قد اعلم می کنند . ما به عواقب این مسله و اینکه کدام منافع طبقاتی در پشت. آن خوابیده در ادامه خواهیم پرداخت اما الان باید به این سوال پاسخ دادکه آیا جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) نتیجه مبارزه خودبخودی میباشد و یا خود بستری جداگانه دارد؟ آیا جدایی این بستر. اختراع لنین ، کائوتسکی و ... میباشد یا تمام رهبران جنبش کمونیستی بر این اصل تاکید کرده اند ؟ برای جواب به این سوال

اولاً" باید نشان داد که آگاهی سوسیالیستی ویا تئوری کمونیسم عملی نه نتیجه جنبش خودبخودی بلکه ادامه و تکامل عالیترین علوم جامعه شناسی زمان خود و ثانیاً". اینکه زمینه و علت پیدایش جنبش سوسیالیستی بعنوان یک جنبش علمی در هر کشور مفروض سرمایه داری نه جنبش خودبخودی کارگری بلکه جنبش اجتماعی علمی آن کشور میباشد !

در مورد قسمت اول سوال بر هیچ یک از اپورتونیستهای - انحلال طلب پوشیده نیست که مارکسیسم و یا تئوری سوسیالیسم علمی نه ادامه جنبش خودبخودی مثلاً" چارتیسم در انگلستان بلکه ادامه و پاسخ به سوالات حل نشده عالی ترین نوابغ و دانشمندان بشری که نیاز اساسی زمان بود میباشد که این سوالات نه تنها مختص به جامعه سرمایه داری بلکه ادامه کل تاریخ بشری است. تئوری مارکسیسم بعنوان علم رهائی طبقه کارگر در عین اینکه با زایش نظام سرمایه داری پا به عرصه وجود نهاد اما این تولد نه از روند مبارزات خودبخودی کارگری که آن نیز محصول

جامعه سرمایه داری میباشد بلکه ادامه تکامل عالی ترین علوم زمان خود یعنی فلسفه آلمان ، اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه بوجود آمد و همچنان با تکامل علوم دیگر تکامل خواهد یافت . اینکه آیا مارکس و انگس بدون ساختن فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک می توانستند به درک مادی تاریخ ویا تئوری . ارزش آدم اسمیت و ریکاردو را به سرانجام رسانده و یا انواع تئوری های سوسیالیسم تخیلی را از خرافات و اوامع غیر پرولتری رها کرده و به صورت علمی در آورند بر تمام خائنین اپورتونیست مسلم است که شدنی نبود و یا اینکه بقول انگلس ماتریالیسم مجبور است با، هر اکتشاف عظیم تازه شکل نوینی بخود بگیرد و این مسله نه از عهده کارگران پیشرو بلکه از طریق لنین رهبر کبیر طبقه کارگر در کتاب ارزش مند خود (ماتریالیسم و امپریوکریسیسم) انجام میگردد و با کشف ویژگی های سرمایه داری در دوره . انحصارات. و امپریالیسم که تئوریسین های مارکسیستی مخصوصاً" لنین این کار را انجام می دهند . پس میتوان نتیجه گرفت مارکسیسم بعنوان عالی ترین تئوری علمی جامعه شناسانه و فلسفی یا هر کشف علمی بعنوان ادامه تمام علوم جامعه شناسی و فلسفه تکامل می یابد و این مسله نه زمان حال بلکه در آینده، حتماً در شرایط جامعه بی طبقه کمونیستی حاکم شود و کلاً" تضاد طبقاتی جای خود را به تضاد انسان با طبیعت بدهد نیز ادامه خواهد یافت و بعنوان تنها رهنمون عمل انسانها و بهترین اسلحه در شناخت مسیرهای تکامل بکار گرفته خواهد شد. تنزل این تئوری علمی که عصاره و سر آمد تمام علوم میباشد تا حد تراوش از خودبخودیسیم کارگری و خلق سلاح طبقه کارگر از این گنجینه بی انتها عالی ترین خدمت به سرمایه است.

۲- آیا جنبش سوسیالیستی (آگاهانه) در هر کشور سرمایه داری مفروض زاده جنبش خودبخودی کارگری میباشد و یا بستر و ملزومات خاص خود را دارد؟

برای جواب به این سوال ابتدا باید به این سوال جواب داد که آیا تئوری مارکسیسم (سوسیالیسم علمی) علم است ؟ تمام اپورتونیستهای انحلال طلب علی رغم قبول ظاهری مارکسیسم بعنوان

علم اما چون در عمل این تئوری را تا حد زایش از جنبش خودبخودی تنزل می دهند و در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری و خود بیگانگی و پراکندگی کارگری عملاً به چاکران سرمایه در تنزل و نابودی آگاهی سوسیالیستی و بنابراین عامل ادامه بردگی کارگران تبدیل میشوند چرا که جنبش خودبخودی کارگری فقط و فقط در سایه آگاهی سوسیالیستی به ضرورت نابودی نظم سرمایه داری و برقراری نظم سوسیالیستی می رسد. اما از دید یک مل انقلابی اگر مارکسیسم علم است پس باید مانند تمام علوم از شرایط و محیط علمی برخاسته و در پاسخ به ملزومات علمی خاص در همان حوزه (جامعه شناسی - فلسفه) باشد بدین لحاظ آگاهی سوسیالیستی بعنوان علم رهائی طبقه کارگر هیچ ارتباط مستقیمی با محیط خودبخودی جنبش کارگری نداشته و در محیطهای خاص خود توضیح می یابد بدین لحاظ عده ای از اندیشمندان و ایدئولوگهای سرمایه داری که در حوزه جامعه شناسی به مرگ تاریخی این نظام رسیده اند با پشت پا زدن به منافع خود در موقعیت پرولتاریا قرار می گیرند و به مارکسیسم بعنوان تنها تئوری نجات کل جامعه روی آورده و به صورت یک جنبش سیاسی اجتماعی در آمده و در شرایط مساعد تاریخی-اجتماعی در ارتباط با جنبش خودبخودی کارگری با تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر در جهت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری حکومت کارگری حرکت می کنند. آیا اعتقاد بالا یعنی اعتقاد به اینکه بخشی از ایدئولوگهای بورژوازی پس از درک انحطاط و تجربه جامعه سرمایه داری به صف طبقه کارگر پیوسته و بعنوان بخشی از طبقه و مکمل آن در جهت رهایی آن عمل می کنند بقول تروتسکیستها توسل به ناجیان سرمایه داری میباشد؟ برای رضایت دشمنان لنینیسم که مثل تمام اپورتونیستها خصومت آشتی ناپذیری با لنین دارند ما به کتاب مانیفست کمونیست مراجعه می کنیم. انگلس در پیشگفتار مانیفست می گوید در جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکم و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد چنان جنبه پر جوش و شدیدی به خود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روی گردان شده و به طبقه انقلابی یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست می پیوندد بهمین جهت است که مانند گذشته بخشی از نجبا به سوی بورژوازی می آمدند اکنون نیز بخشی از بورژوازی و همانا بخشی از صاحب نظران بورژوازی (ایدئولوگها) که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نایل آمده اند به پرولتاریا می گروند. در خود متن کتاب هم پس از توضیح مراحل رشد طبقاتی کارگران دقیقاً به همین موضوع اشاره می کند. آیا از این روشنتر می توان بستر جدائی جنبش سوسیالیستی بعنوان جنبش آگاهانه و تئوریک از بستر جنبش خودبخودی اشاره کرد. منظور مارکس و انگلس در اینکه به پرولتاریا می پیوندند. نه مفهوم جنبش خودبخودی بلکه دقیقاً بر مفهوم و بمعنای طبقه برای خود میباشد. آیا غیر از این هم ممکن بود که عالی ترین علم جامعه شناسی و فلسفه زمان از محیطهای خودبخودی تراوش یابد؟ این فکر به همان اندازه مسخره است که فکر کنیم از میان کارگران داروسازی دکتر دارو ساز و یا از میان میان رنگ کاران مهندس شیمی و یا از میان ماشین سازان مهندس مکانیک وجود می آید!!

به همان اندازه مسخره است فکر کنیم از تئوری انقلابی طبقه کارگر نمی تواند به طبقه ای برای خود تبدیل شود و بنابراین به زائد و دنباله رو سرمایه تبدیل میگردد. وقتی مارکس می گوید تمام فلاسفه دنیا را تفسیر می کنند ولی صحبت بر سر تغییر انقلابی آن است و یا (وقتی تئوری با جنبش توده ها در هم آمیزد به نیروی مادی تبدیل میشود و یا انگلس کمونیسم را علم شرایط رهائی پرولتاریا می نامد و .. بر خلاف تمام تئوریهای اپورتونیستی دنبال روانه بر نقش تئوری انقلابی بعنوان تنها چراغ راهنمون عمل جنبش خودبخودی برای درهم کوبیدن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی در جهت دیکتاتوری پرولتاریا تاکید ورزیده اند. در حالی که انگلس تئوری را شکل سوم مبارزه در کنار مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه دانسته و پرولتاریای آلمان را بخاطر مسلح بودن به تئوری و عمل انقلابی توسط حزب سوسیال دمکرات آلمان در مقام شامخ و اول جهان قرار می دهد. رویزونیستها - انحلال طلب ما عین جد بزرگ خود برنشتاین با شعار جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز خدمت تاریخی خود را به سرمایه داران می کنند چرا که طبقه کارگر فقط در سایه تئوری انقلابی می تواند به ضرورت تغییر انقلابی برسد و غیر از این در جا می زند. تئوری انقلابی مارکسیستی راهنمایی گرانبها برای عمل انقلابی بوده، عصاره تجارب جهانی طبقه کارگر، تئوری کشف قانونمندیها و نظام

درونی جامعه طبقاتی و چراغ راهنمایی پرولتاریا در میان انبوه حوادث و کوره راه های تاریک نظام سرمایه داری در جهت سرنگونی و انهدام ماشین دولتی این نظام و برقراری حکومت کارگری میباشد. مارکسیسم بعنوان علم مبارزه و رهائی دایماً از عمل انقلابی درس گرفته و به آن جهت هدفمند میدهد، مارکسیسم همیشه در پیوند با پراتیک انقلابی دایماً خود را زنده و متحرک نگاه می دارد و از این جهت است که انگلس می گفت: (کمونیسم نه اصول بلکه از واقعیات منشأ میگردد کمونیسم آیین نیت جنبش است و همانطوریکه مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست تاکید کرده اند. بخشی از صاحب نظران بورژوازی که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نائل آمده اند به پرولتاریا گرویده (مانیفست کمونیست) و با قبول مارکسیسم بعنوان علم رهائی کل جامعه و انطباق این تئوری بر شرایط مشخص (ایدئولوژی) در پیوند با جنبش خودبخودی کارگران و با تشکیل حزب طبقه کارگر و تعیین استراتژی و تاکتیک حزب و روشن ساختن شعارها، رهنمودها، و کارهای سیاسی و سازمانی در شرایط زمانی و مکانی مشخص در جهت کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب کارگری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پیش می روند. آیا بدون روند بالا بدون سوسیالیسم علمی بدون آگاهی انقلابی بعنوان چراغ راه پراتیک انقلابی و یا بقول انگلس علم رهائی شرایط طبقه کارگر، جنبش خودبخودی کارگری می تواند در شرایط تسلط کامل ایدئولوژی سرمایه داری و خود بیگانگی، پراکندگی طبقه کارگر راه را از چاه تشخیص دهد؟ مثلاً آیا انترناسیونال اول بدون وجود مارکس و انگلس بدون وجود مانیفست و

جداگانه آن برای افشای تحریفات اپورتونیستی

ثالثاً اینکه نشان بدهیم هر جنبش آگاهانه الزاماً به پیوند با جنبش کارگری منجر نمی شود و بطوریکه در طرح مسئله عنوان کردیم بر بها دادن به هر بخش از این اجزا به اکونومیسم و یا به آناشیزم منجر میشود. از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) بقول گرامیشی در شرایطی که بورژوازی قادر به تربیت جوانان خود نمی گردد آنان شورش کرده و به طبقه مترقی روی می آورند که بطور تاریخی توانایی کسب قدرت را بدست آورده باشد هم بوجود می آید. که خود بستری جدا از مسیر جنبش خودبخودی کارگری میباشد. اینکه این جنبش بوجود آمده تا چه توانسته باشد با جنبش های ما قبل خود از لحاظ درک درست تئوریک و تجربی ارتباط داشته و از خطاهای گذشته بر حذر بوده و در مسیر درست قرار گیرد و از این لحاظ چگونگی ارتباطش با جنبش خودبخودی کارگری موضوع بحث جداگانه ای است. بی المثل اینکه بدنبال تئوری بقای حزب توده جنبش بوجود آمده چریکی بعنوان جنبش آگاهانه چرا نتوانست با جنبش خودبخودی ارتباط گرفته و در حدحرکات اوانگارد در جا نزند و یا اینکه آیا جنبش سوسیالیستی بوجود آمده پس از قلع قمع و بسته شدن دانشگاهها علی رغم ضربات چگونه خواهد توانست با جنبش خودبخودی ارتباط بگیرد؟ یا نسل سال خورده جنبش سوسیالیستی تا چه حد در مرتبط کردن این بخش موفق خواهند شد؟! موضوع بحث جداگانه میباشد. هدف ما در سطور بالا نشان دادن شکل گیری جداگانه جنبش سوسیالیستی مستقل از جنبش خودبخودی کارگران است تا گردد و خاکی که اپورتونیستهای انحلال طلب در تنزل برنامه و تئوری سوسیالیستی تا حد تراوش از جنبش خودبخودی به راه انداخته اند افشا شده و ماهیت خائنه آنان از این لحاظ در خدمت به سرمایه داران نشان داده شود.

ج- جایگاه اساسی تئوری انقلابی:

ما در مبحث بالا نشان دادیم که جنبش سوسیالیستی بستری جدا از مبارزه خودبخودی کارگران دارد تاکید ما در اثبات این مسئله از آن رو است که نشان دهیم بقول انگلس از موقعی که سوسیالیسم به صورت علم در آمده باید با آن به صورت یک علم برخورد کرد. تنزل این علم به صورت تراوشات ساده از جنبش خودبخودی کارگری خدمت مستقیم به سرمایه و محروم کردن کارگران از سلاح

برنده تئوری رهائی بخش خود میباشد بدون تئوری انقلابی طبقه کارگر نمی تواند به طبقه ای برای خود تبدیل شود و بنابراین به زائد و دنباله رو سرمایه تبدیل میگردد. وقتی مارکس می گوید تمام فلاسفه دنیا را تفسیر می کنند ولی صحبت بر سر تغییر انقلابی آن است و یا (وقتی تئوری با جنبش توده ها در هم آمیزد به نیروی مادی تبدیل میشود و یا انگلس کمونیسم را علم شرایط رهائی پرولتاریا می نامد و .. بر خلاف تمام تئوریهای اپورتونیستی دنبال روانه بر نقش تئوری انقلابی بعنوان تنها چراغ راهنمون عمل جنبش خودبخودی برای درهم کوبیدن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی در جهت دیکتاتوری پرولتاریا تاکید ورزیده اند. در حالی که انگلس تئوری را شکل سوم مبارزه در کنار مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه دانسته و پرولتاریای آلمان را بخاطر مسلح بودن به تئوری و عمل انقلابی توسط حزب سوسیال دمکرات آلمان در مقام شامخ و اول جهان قرار می دهد. رویزونیستها - انحلال طلب ما عین جد بزرگ خود برنشتاین با شعار جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز خدمت تاریخی خود را به سرمایه داران می کنند چرا که طبقه کارگر فقط در سایه تئوری انقلابی می تواند به ضرورت تغییر انقلابی برسد و غیر از این در جا می زند. تئوری انقلابی مارکسیستی راهنمایی گرانبها برای عمل انقلابی بوده، عصاره تجارب جهانی طبقه کارگر، تئوری کشف قانونمندیها و نظام درونی جامعه طبقاتی و چراغ راهنمایی پرولتاریا در میان انبوه حوادث و کوره راه های تاریک نظام سرمایه داری در جهت سرنگونی و انهدام ماشین دولتی این نظام و برقراری حکومت کارگری میباشد. مارکسیسم بعنوان علم مبارزه و رهائی دایماً از عمل انقلابی درس گرفته و به آن جهت هدفمند میدهد، مارکسیسم همیشه در پیوند با پراتیک انقلابی دایماً خود را زنده و متحرک نگاه می دارد و از این جهت است که انگلس می گفت: (کمونیسم نه اصول بلکه از واقعیات منشأ میگردد کمونیسم آیین نیت جنبش است و همانطوریکه مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست تاکید کرده اند. بخشی از صاحب نظران بورژوازی که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نائل آمده اند به پرولتاریا گرویده (مانیفست کمونیست) و با قبول مارکسیسم بعنوان علم رهائی کل جامعه و انطباق این تئوری بر شرایط مشخص (ایدئولوژی) در پیوند با جنبش خودبخودی کارگران و با تشکیل حزب طبقه کارگر و تعیین استراتژی و تاکتیک حزب و روشن ساختن شعارها، رهنمودها، و کارهای سیاسی و سازمانی در شرایط زمانی و مکانی مشخص در جهت کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب کارگری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا پیش می روند. آیا بدون روند بالا بدون سوسیالیسم علمی بدون آگاهی انقلابی بعنوان چراغ راه پراتیک انقلابی و یا بقول انگلس علم رهائی شرایط طبقه کارگر، جنبش خودبخودی کارگری می تواند در شرایط تسلط کامل ایدئولوژی سرمایه داری و خود بیگانگی، پراکندگی طبقه کارگر راه را از چاه تشخیص دهد؟ مثلاً آیا انترناسیونال اول بدون وجود مارکس و انگلس بدون وجود مانیفست و

برنامه ای عملی که آنان نوشتند (بقول خودشان برنامه حزب طبقه کارگر) می توانست جنبش را رهبری کند؟! مگر ندیدیم که انترناسیونال دوم در غیاب مارکس و انگلس و در غیاب اصولیت و تئوری انقلابی به چه گندابی افتاد. نه! فقط و فقط در سایه تئوری انقلابی است که نهضت کارگری در پیوند با پراتیک انقلابی به عظیم ترین نیروی تبدیل می گردد و قدرت شناخت راهها و اهداف خود و همچنین شناخت روابط داخلی حوادث احاطه کنند را داده و به آن یاری می رساند. که نه فقط بفهمد طبقات حاضره چطور و به کجا و کدام سمت حرکت می کنند. بلکه همچنین بداند در آینده نزدیک نیز چطور و به کدام طرف باید حرکت کند. آگاهی سوسیالیستی فقط از طریق جنبش سوسیالیستی در پیوند با جنبش خودبخودی کارگری که به حزب طبقه کارگر منجر شده (در شرایط مساعد) و در جهت رهائی طبقه از حالت در خودبه حالتی برای خود تبدیل میشود. ما در پایان این مبحث به سخن زیبایی از گرامشی رهبر بزرگ کارگران اکتفا می کنیم (کارگر در کارخانه وظایفی صرفاً اجرایی دارد... از نظر مادی، مجری و توده ای است که از طرف اراده ای غیر از اراده خود وی اداره میشود، از نظر فکری تنبل است فقط به چیزهای آبی و کناری خود می نگرد و نمی تواند پیش بینی قبل از وقوع بکند بدین جهت در برگزیدن روسا و رهبران خود از معیار و زمینه انتخاب بی بهره است و به آسانی با وعده و وعید فریب می خورد. دلش می خواهد باور کند که بدون پشتکار و رنج و نیز تفکر بسیار آنچه را که خواهان است می تواند بدست آورد، حزب کمونیست وسیله و شکل تاریخی یک روند آزادیبخش درونی است که در ضمن آن کارگر از صورت مجری به مبتکر، از توده به رئیس و رهبر و از بازو به مغزواره مبدل میشود) (گرامشی مجموعه آثار درباره حزب کمونیست).

د-انحرافات موجود در جنبش کارگری ایران :

۱- بطوریکه متذکر شدیم عدم درک ارتباط دیالکتیکی بین جنبش سوسیالیستی و جنبش خودبخودی و کم بها دادن به هر کدام از اجزا به انحرافات اکتونومیستی - انحلال طلبانه و یا انارشستی - ولونتاریستی منجر میشود سنت حاکم استالینی بر جنبش جهانی عموماً و جنبش سوسیالیستی ایران خصوصاً باعث نوعی اراده گرائی حتی در تشکیلاتهای رفرمیستی بود از طرفی خاستگاه خرده بورژوازی.. جنبش و حاکمیت دید چریکی دهه های ۵۰ بعد از شکست تئوری بقای حزب توده باعث شد جنبش سوسیالیستی نتواند با جنبش خودبخودی کارگری پیوند یابد از درون همین جنبش سوسیالیستی بدنبال تجارب انقلاب و شکست ساختارهای اراده گرا در قالب تشکیلاتهای پوپولیستی و مبلغ بخش مهمی پیوند با جنبش خودبخودی را در دستور کار خود قرار داده و از جهاتی ضربات خرد کننده ای بر آن وارد ساختند. اما این روی آوری عین جنبش بلشویکیها در روسیه به طبقه کارگر متاسفانه

باعث شدید ترین انحرافات اکتونومیستی در جنبش شد این مسئله در شرایطی که اولاً" سرکوب فاشیستی رژیم و قتل عام جنبش کمونیستی که پایه های آنرا از پایداری و اصولیت کمونیستی قطع کرد و ثانیاً" شکست شوروی که باعث افت و ریزش عظیم نیرو در تشکیلاتهای کمونیستی و از طرفی هجوم همه جانبه، نئولیبرالیسم، مخصوصاً" ایدئولوژیک آن و تقویت سوسیال دمکراسی و اکتونومیسم در اشکال انحلال طلبانه را باعث شده است. این اپورتونیزم جدید با ویژگی اساسی انحلال طلبی و نفی هر گونه تشکیلات و فعالیت سیاسی جدی با حمایت نظام سرمایه داری و تشویق و کف زندهای آن لنینیسم و کلیه دستاوردهای انقلابی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی را مورد هجوم همه جانبه قرار داده است و تلاش دارد از طریق نفی م-ل بعنوان تنها سلاح انقلاب کارگری در جهت دیکتاتوری پرولتاریا آنرا در حد اکتونومیسم اخته و محافل پراکنده نگاه داشته و جلو تشکیل حزب طبقه کارگر بعنوان تنها ابزار قدرت یابی طبقه بگیرد و آنرا در حد خواستهای بورژوازی تشکل مستقل و دستمزد نگاه دارد. شدت سرکوب رژیم اسلامی مزید بر علت شده و با این استدلال که از خرس موئی کندن غنیمت است هر گونه خیانت، دنباله روی، تجدید نظر طلبی جایز شمرده میشود.

۲- خطوط کلی و ماهیت طبقاتی اکتونومیستها و سوسیال دمکراتهای انحلال طلب :

این تئوری مخصوصاً" کرنش در مقابل جنبش خودبخودی با تمام قدرت به مخالفت با جنبه سیاسی -انقلابی جنبش کارگری که بر اثر پیوند با جنبش سوسیالیستی میباشد بر میخیزد این جنبش مخالف آن است که نهضت کارگری در مسیر مبارزه علیه نابودی نظام سرمایه داری رهبری شود و می خواهد آنرا در حد تقاضای قابل اجرا و قابل قبول سرمایه داری و باصطلاح انتخاب راهی که موانع کمتری در برداشته باشد نگاه دارد و بدین لحاظ مخالف هر گونه تشکل کارگران در طرحهای سیاسی برای اهداف بالاتر میباشد و بنابراین مروج پراکندگی، هرج و مرج و باعث خلع سلاح طبقه کارگر از ابزار سیاسی خود یعنی حزب طبقه کارگر در قدرتیابی آن هستند. آنها مخالف این میباشند که آگاهترین و پیشروترین و منضبط ترین کارگران با تجمع در حزب خود از روی نقشه و برنامه در پیشاپیش توده ها، آنان را آگاه ساخته و جنبش را در مسیر نابودی نظام سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی هدایت کنند. ماهیت طیفهای گوناگون انحلال طلبان عبارت است از جایگزین کردن اصلاحات محدود بورژوازی در حد تشکل های مستقل، آزادی تجمعات، و دستمزد و... بجای مبارزه سیاسی طبقه کارگر در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری و بنابراین تبدیل حزب طبقه کارگر بعنوان ابزار سیاسی این قدرتیابی به محافل بی در و پیکر مطلوب بورژوازی و از بین بردن هر گونه فعالیت جدی سیاسی و طرحهای تشکیلاتی مطابق آن یعنی حزب طبقه کارگر. اگر

مارکس و انگلس مانیفست کمونیست را برنامه حزب طبقه کارگر می نامیدند و در این برنامه کسب قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی قدم اول مبارزه طبقه کارگر می شمردند انحلال طلبان ما تشکل مستقل و مسایل اقتصادی طبقه کارگر را در الویت خود قرار می دهند اما لنین بعنوان شاگرد و ادامه دهنده راه مارکس به ما می آموزد که کمونیستها (بعنوان مدافعین کل منافع طبقه کارگر در اصطلاح مانیفست) مبارزه طبقه کارگر را نه فقط بخاطر شرایط مفید فروش نیروی کار کارگران (مبارزه اقتصادی) بلکه همچنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که ندارها را وادار می کند خود را به داراها بفروشند رهبری می کند (مبارزه سیاسی) کمونیستها مبارزه برای اصلاحات را (مبارزه اقتصادی) مانند جزئی در مقابل کل تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می نمایند. جنبش خودبخودی کارگری فقط قادر به مبارزه اقتصادی است و سیاست اقتصادی طبقه کارگر همان سیاست سرمایه دارانه طبقه کارگر در چهارچوب نظام موجود و در جهت حفظ آن بر پایه فروش بهتر نیروی کار میباشد (مثل تمام انحلال طلبان در کشور ما و احزاب باصطلاح کارگر و سوسیالیست در کشورهای امپریالیستی). شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی انقلاب سیاسی مثل انقلاب ۵۷ هنوز سیاست وی را به سیاست انقلابی - سوسیالیستی مبدل نمی کند چرا که بقول مانیفست کمونیست طبقه کارگر برای این منظور باید به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نایل آید. بدین منظور این طبقه باید بر مناسبات متقابل کلیه جامعه معاصر وقوف و از آن تصویری روشن داشته باشد کاری که مارکس و انگلس در مانیفست (برنامه حزب طبقه کارگر) می کنند بدین لحاظ بر خلاف دنباله روان کور جنبش خودبخودی شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی بیرون از مبارزه اقتصادی و از بیرون مناسبات کارگران با کارفرمایان می توان بدست آورد (این کار فقط از طریق حزب سیاسی طبقه ممکن میباشد) رشته ای که این دانش را فقط از آن می توان تحصیل نمود رشته مناسبات بین تمام طبقات، قشرها، با دولت و حکومت و رشته متقابل بین تمام طبقات میباشد (بقول مانیفست مجموع جنبش تاریخی) بنابراین کسانی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و در اکثر موارد به خود معطوف می دارند نه تنها کمونیست بلکه حتی دمکرات هم نیستند چرا که طبقه کارگر در این حدود فقط می تواند کار فرمائی خودی اطلاع بدست آورد و مبارزه اش نمی تواند از این حدود بالاتر رفته و به درک مجموع جنبش تاریخی رسیده و برای نجات کل جامعه (اصطلاح مانیفست) هژمونی خود را بر سایر لایه های همسو در جهت کسب قدرت سیاسی خود اقدام نماید و از این جهت تنها ابزار طبقه کارگر برای مادیت جنبش، ساختن حزب انقلابی خود میباشد که بر اساس برنامه و چهارچوب تشکیلاتی مشخص بعنوان عالیترین شکل تجمع آگاهترین و پیشروترین بخش طبقه قدرت طبقه و کل جامعه در جهت نجات کل جامعه هدایت کند چیزیکه تمامی انحلال طلبان در تمامی اشکال سوسیال

دمکرات و اکونومیست و رفرمیست با تمام توان در مقابل آن صف آرائی کرده و به سدی محکم در مقابل تشکیل یابی سیاسی طبقه کارگر تبدیل شده اند. جنبش کمونیستی بدون مبارزه آشتی ناپذیر با تمام اشکال اپورتونیستی انحلال طلبی نمی تواند در جهت ساختن حزب واقعی طبقه کارگر اقدام نماید.

۳- طیفهای گوناگون انحلال طلبان:

ما در سطور بالا به اجمال ماهیت طبقاتی و اهداف انحلال طلبان بعنوان ستون پنجم بورژوازی در درون طبقه کارگر را نشان دادیم انتخاب کلمه انحلال طلبی برای تمامی این جریانها خالی از منظور و هدف نمی باشد. منظور و هدف ما نشان وجه مشترک تمام اشکال اپورتونیستی که هر کدام به طریق به آن می رسند در نفی سازماندهی سیاسی طبقه کارگر در حزب سیاسی خود از طریق اتصال و ارتباط ارگانیک با بدنه کارگری میباشد. خان کارگر کارگری از طریق نفی علنی، احزاب خود خوانده از طریق اینکه فرقه خود را نماینده طبقه کارگر می دانند سوسیال دمکراتها از طریق جبهه های پوپولیستی صلح،دمکراتیک، و... علی رغم تفاوت ظاهری تمامی آنان در نفی ساختن حزب از طریق خود طبقه در جهت سرنگونی حاکمیت سرمایه داری اساسا دارای هدف مشترک میباشد که این مسئله علاوه بر پرستش حرکات خود به خودی با کنار گذاشتن ایده دیکتاتوری پرولتاریا مخصوصا از طرف شبه سوسیال دمکراتها ارتباط تنگاتنگی دارد بطوریکه اگر شما ملاحظه کنید تمامی این شبه فرقه های سرمایه داری بر خلاف تمامی احزاب و سازمانهای سیاسی کارگری که دارای برنامه و اساسنامه قرص و محکم بوده اند در یک پروسه عدول از برنامه کمونیستی و بنابراین انحلال خود عملا تمامی این مسایل را کنار گذاشته اند و به دنباله روان زبان بسته جنبش خودبخودی تبدیل شده اند و در شرایطی که حزب طبقه کارگر الویت اساسی جنبش کارگری میباشد و هر کدام از نیروها به موانعی در این رابطه تبدیل شده اند صفت انحلال طلبی زیننده همه آنها میباشد ما این جریانات را به

الف: انحلال طلب و دنباله رو علنی (حکیمی-پایدار)

ب: انحلال طلبان شرمگین تروتسکیست

ج: احزاب خود خوانده بر پایه حکمتیسم

د: سوسیال دمکراتها انحلال طلب

ما در این قسمت به حکیمی و تروتسکیستها می پردازیم و ادامه را به نشریه دیگر واگذار می کنیم

لازم به توضیح میباشد که بعلت جلوگیری از طولانی شدن موضوع ما به اختصار به این مسایل می پردازیم و سعی می کنیم در نتیجه گیریها و چگونگی عمل کرد جنبش مخصوصا با تکیه بر مدل توضیح میشود بدهیم

الف: حکیمی - پایدار: علنی ترین سینه چاکان و دنباله روان جنبش

خودبخودی که بطور رودر رو با حزبیت و لنینیسم عناد ورزیده و آشکارا علیه مدل با دعوت انجمن اسلامی در دانشگاه میتینگ می دهد جریان حکیمی - پایدار میباشد این جریان با نفی علنی سازمان سیاسی و تئوری سوسیالیسم علمی طبقه کارگر (از لحاظ سیاسی-تشکیلاتی) در مقابل سرمایه خلع سلاح کرده و به زاند بی ضرر و حتی مفید بورژوازی تبدیل می کند. این جریان آنقدر رک و صادقانه در مقابل تئوری انقلابی طبقه کارگر از لحاظ در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی (مانیفست کمونیست) و حزب طبقه کارگر بعنوان تنها ابزار مادیت هدف بالا قدا علم می کند که حتی ارزش نام اپورتونیسم را هم ندارد چرا که هیچ یک از بخش های اپورتولیسم تا این حد بی پروا به مخالفت با مدل بر نمی خیزند. این جریان فکری از لحاظ ماهیت طبقاتی خود بعنوان نماینده بخشی از بورژوا-لیبرال -صنعتی که تحت فشار بورژوا دلال های حکومتی و باندهای قدرت از وضعیت موجود ناراضی بوده و خواهان عمل بیشتر و دامنه فعالیت گسترده تر در حد آزادی تشکل، جمع، افزایش دستمزد در چهارچوب نظام موجود میباشد و تا این حد می خواهد در چهارچوب نظام موجود از نیروی طبقه کارگر برای تقویت موقعیت خود استفاده نماید و در ترس از قدرت گیری طبقه کارگر به شدت به مقابله با آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران و تشکیل حزب طبقه کارگر بر میخیزد با توجه به عوامفریبی های کارگر-کارگرها کمونیستهای واقعی باید با توضیح ماهیت خانناهی آن در میان پیشروان کارگری از لحاظ نفی حزبیت و قدرتیابی طبقه کارگر نگذارند پیشروان کارگری به دام آنان بی افتند. چندی پیش داداش بزرگه آقای حکیمی آقای دکتر سازگار در مقاله نسبتا بلند در دفاع از منافع کارگران! و ضرورت تشکلهای مستقل کارگری و آزادی تشکل و جمع و... به سندیکی شرکت واحد توصیه اکید کرده بود که بترسید از کمونیستهایی که حزبیت را تبلیغ کرده و سعی می کنند شما را آلت دست قرار دهند. ما واقعا به شم طبقاتی این نماینده سرمایه داری تبریک می گوئیم که واقعا می داند خطر اصلی کجاست و از الان کارگران رامنع می کند که مبدا از حد تشکل های مستقل بالا رفته و به حرف کمونیستها در مورد حکومت کارگری خودشان و از طریق حزب خودشان بعنوان تنها ابزار رسیدن به این منظور گوش کنند چیزیکه برای نظام سرمایه داری نسخه و درمان اصلی میباشد که مطلوب اربابان آمریکائی و خوشایند آخوندهای حکومتی بعنوان حافظان نظام سرمایه داری میباشد حالا خود کارگران پیشرو و فعالین کمونیست قضاوت کنند چه فرقی بین حکیمی و داداش آقای دکتر سازگار در محدودیت مبارزه کارگران تا حد حق اعتصاب، تشکل مستقل و دستمزد... برای نفی حزب طبقه کارگر بعنوان تنها وسیله قدرت یابی کارگران وجود دارد؟! ما قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم اما تاکید داریم حکیمی-پایدار خطرناکتر از دکتر سازگار میباشد چرا که با هویت قلابی کارگری اقدام می کند.

ب: تروتسکیستها: این جریان فکری خود را ادامه دهنده راه مارکس و لنین دانسته و هر کس که با آنها نباشد انگ

استالنیست می زند ما بصورت خلاصه وار به بررسی درستی ادعای آنان می پردازیم

اول: آیا تروتسکیستها لنینیست هستند؟:

چکیده خیلی کوتاه از نظرات لنین در مورد تروتسکی

انقلاب مداوم

امکان پیروزی طبقه کارگر در یک کشور و انقلاب جهانی

آیا تروتسکیستها اصول لنینی حزب مندرج در کتاب چه باید کرد را قبول دارند؟

دوم: سبک کار این فرقه آیا ملیتانت ایسکرایی، لنینی

میباشد و آیا بلوک سوسیالیستی مرکب از

دانشجویان طرحی م-ل میباشد؟

اول: آیا تروتسکیستها لنینیست هستند؟

۱- شمه ای کوتاه از نظرات لنین از اول فعالیت حزب

بلشویک تا مرگ لنین در مورد تروتسکی: همه از کلمات

مشهور لنین در مورد نوسانات و تزلزلات نظری و شخصیتی تروتسکی اطلاع دارند که عموما بر ضد لنین بوده است:

۱- در کنگره دوم حزب در شرایطی که منشویکها با نظرات بقول لنین نهایستی و آنارشیزم اشرافی هر گونه پرنسیب و اصول منظم را بنام بوروکراسیسم و فورمالیسم زیر حمله می بردند و می خواستند بقول لنین هر

بچه دانش آموز و کارگر اعتصاب کننده را به درون حزب بکشند لنین مبارزه سختی با منشویکها بر سر یک حزب منظم و قاطع بر

سر تصویب اساسنامه با آنان در پیش گرفت تروتسکی در این میان کاملا بقول لنین چماق منشویکها شد. (یک گام به پیش دو گام به پس)

۲- تروتسکی با نظرات ظاهرا چپ و در واقع ارتجاعی در عدم ارزیابی نقش دهقانان بعنوان متحدین طبقه کارگر در انقلاب

دمکراتیک می خواست دهقانان را از زیر رهبری طبقه کارگر در آورده و به چنگ لیبرالها ببندارد لنین در اثر مهم خود بنام نامه های درباره تاکتیک به تز های تروتسکی بنام

بدون حکومت تزار. لیکن حکومت کارگری تاخته می گوید (تروتسکی با انقلاب مداوم از فراز مرحله گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی می جهد) وی در این اثر واقعا زیبا این نظرات در ظاهر چپ ولی بقول لنین ارتجاعی را شدیداً مورد حمله قرار می

دهد. ۳- در مقابل نظرات مخالف تروتسکی با برنامه حزب راجع به حق تعیین سرنوشت خلقها ایستاده و نوشت (حزب ما طرفدار

۲- انقلاب مداوم :

(قبل از ورود به بحث لازم به توضیح است که این طرح مارکس در شرایط خاص است و جز کشفیات تروتسکی نیست)

طرح انقلاب مداوم که برای اولین بار از طرف تروتسکیستها به عاریت گرفته و مورد تحریف اپورتونیستی قرار گرفته عموماً در شرایطی مطرح است که وظایف بورژوا -دمکراتیک انقلاب بعثت وجود مناسبات ما قبل سرمایه داری و همچنین بر اثر رشد ناموزن آن (لنین) هنوز بجا مانده و بعثت قطب بندی ناقص طبقاتی با توجه به مسئله مذکور اقبال و لایه های زیادی از جامعه دهقانان، خرده بورژوازی، عناصر بیکار از آن جا رانده و از اینجا مانده (کسانی که موقعیت قبلی خود را از دست داده و هنوز جذب تولید نشده اند) در کنار طبقه کارگر به سر میبرند که از این مناسبات انگلی سرمایه داری (دلالی- نزولی-بورس بازی و...) ما قبل سرمایه داری به شدت در فشار قرار دارند طبقه کارگر نمی تواند در این شرایط با توجه به آرایش طبقاتی نیروها در این جوامع و با توجه به پتانسیل این نیروها در ضربه به اشکال استبداد و بهره کشی قرون وسطانی در این کشورها به تنهایی کار رژیمهای شبه فاشیستی و دشمن تمامی مردم را بکسره کند و از این لحاظ طرح سرکردگی و یا هژمونی طبقه کارگر از طرف رهبران بزرگ مثل لنین، گرامشی و... بر محوریت برنامه حداقل و انتقالی که خواست این نیروها را منعکس کرده و آنان را تحت هدایت و رهبری خود در آورده و از زیر نفوذ بورژوازی مخصوصاً لیبرال و دمکرات رهانیده و زیر پرچم خود در می آورد از اهمیت اساسی در پیروزی طبقه کارگر بر دشمن مشترک برخوردار میباید. برای درک بیشتر موضوع اشاره به آمارها خالی از فایده نمیباشد. مثلاً، طرحهای نولیبرال در هجوم به تمام دست آوردهای کارگری و مردمی باعث خانه خرابی دو میلیارد و نهصدوپنجاه میلیون از ۳ میلیارد دهقانان میباید. فشار به لایه های دیگر در حوزه های تشدید بهره کشی، بی کاری، بهداشت و درمان و... زنان، پرستاران، دانشجویان، جوانان و... که هیچ کدام از این نیروها کارگر نبوده و دارای پتانسیل خاص مبارزاتی خود میباشند هر گونه بقول لنین پرش از این نیروها (نظر لنین از دهقانان) بمعنای تقویت هژمونی سیاسی غیر پرولتری و ارتجاعی بر آنان مخصوصاً در دوره های اخیر مثل مذهبی-سیان اسلامیستی یا ملی، لیبرالی و... میباید و عملاً تنهایی پرولتاریا در ضربه بر ماشین دولتی و درهم شکستن آن است و این به معنای کمک به بقای ارتجاعی و استبداد سرمایه داری میباید. و از طرفی هر چند در دوران جهانی فعلی بجز گذار به سوسیالیسم هیچ راهی برای پیشرفت حتی در کشورهای مثل افغانستان وجود ندارد و بقول لنین فقط شکل حکومتها فرق می کند همه ماهیت آن دیکتاتوری پرولتاریا میباید اما این مسئله بمعنای آن نیست که ما ندانیم سرمایه داری جهانی نه تنها هیچ کدام از مسائل بشریت حتی مسائل بورژوا-دمکراتیک در حوزه مسائل زنان، مسایل ملی، عقب ماندگی اقتصادی و... حل نکرده بلکه بقول لنین دقیقاً آنها را تشدید کرده است چیزیکه مغزهای علیل خرده بورژوا مثل تروتسکیستها قادر به درک آن نیستند بنابراین طبقه کارگر با طرح برنامه انتقالی این

استفاده از تمام جنبش ها ملی بر ضد امپریالیسم به منظور انقلاب سوسیالیستی میباید. (ج ۳۰ ص ۴۰ چاپ روسی)

۴- در شرایطی که انحلال طلبان کل حیات حزب را به ناپودی تهدید می کردند کاملاً طرف انحلال طلبان را گرفت مقالات لنین در ۱) کار علنی حزب مخفی ۲) انحلال طلبی در پوشش شعار وحدت طلبی که فقط در نقد تروتسکی میباید (۱۹۱۴) وی که از حزب جدا شده و نشریه ای بنام پروادا جداگانه چاپ کرده بود به نظر لنین خطرناکتر از انحلال طلبان اصلی بود چرا که در پوشش کلمات زیبا انحلال طلبی را تبلیغ می کرد.

۵- در شرایطی که در جنگ امپریالیستی ۱۹۱۷-۱۴ بلشویکها شعار تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و به انقلاب علیه طبقات حاکم را شعار اصلی خود قرار داده بودند وی شعار (نه جنگ و نه شکست) را می داد لنین در این باره نوشت کسیکه طرفدار شعار نه پیروزی و نه شکست است او یک شوونیست آگاه و یا ناآگاه و در بهترین حالت یک خرده بورژوازی آشتی طلب است اما در هر صورت دشمن سیاست پرولتاریا و هوادار حکومت کنونی و طبقات حاکم کنونی است (جلد ۲۶ ص ۲۹۰ چاپ روسی)

۶- تروتسکی علی رغم عدم مخالفت با قیام (مثل زینوف و کامنف) به مخالفت شدید به قطعنامه لنین برای قیام فوری مصوب کنفرانس یازدهم حزب برخاست و این در شرایطی بود که بقول لنین هر ساعت تاخیر در قیام به غلبه ضد انقلاب کمک می کند وی سر سخنان در مقابل قیام فوری ایستادگی می کرد

۷- مخالفت تروتسکی با صلح برست با این شعار که انقلاب آلمان نزدیک است و خطر ناپودی حاکمیت جوان شوروی، لنین در این رابطه گفت در نگهداری این جمهوری که هم اکنون به انقلاب سوسیالیستی آغاز نموده چه برای ما و چه از نظر سوسیالیسم جهانی بالاتر از هر چیز است و در لحظه کنونی شعار جنگ انقلابی از طرف روسیه با جمله پردازی و ظاهر سازی خشک از لحاظ عینی برابر با افتادن به دامی است که امپریالیستها برای ما گسترده اند و می خواهند ما را که هنوز طعمه ضعیفی هستیم به ادامه جنگ امپریالیستی کشانده و جمهوری نوجوان شوراها را از طریق هر چه ممکن است ارزانتر سرکوب نمایند (ج ۳۵ ص ۲۵ چاپ روسی) امتناع تروتسکی بعنوان ریاست هیئت نمایندگی شوروی در مقابل دستور صریح لنین بعنوان رئیس شورای کمیسران خلق از امضای پیمان صلح باعث شد دولت آلمان از شرایط استفاده کرده استونی، لتونی و بخش مهمی از اکراین را تصرف کند.

۸- مخالفت شدید تروتسکی با تز لنینی پیروزی انقلاب در یک کشور و از این لحاظ تبلیغ روحیه شکست در درون حکومت شوراها و... موارد دیگر که اثبات می کند. تروتسکی هیچ زمانی در خط لنین نبوده بلکه بقول لنین نیمه منشویک بوده است ما خوانندگان را به خواندن کتاب لنین درباره تروتسکی (انحلال طلبی در پوشش شعار وحدت طلبی مخصوصاً قسمت آخر آن که به توضیح ماهیت تزلزل نظری و شخصیت تروتسکی برای جوانان میباید جلب می کنیم.)

نیروها را زیر پرچم خود در آورده و در جهت ناپودی موانع عمده مشترک و رسیده به سوسیالیسم استفاده می کند. اما موضع تروتسکی و منشویکی با شعار بدون تزار اما حکومت کارگری که بقول لنین می خواست از روی انقلاب دمکراتیک بجهد در ظاهر چپ کاملاً ارتجاعی بوده و عملاً دهقانان را از زیر پرچم طبقه کارگر در آورد به چنگ لیبرالها می انداخت و باعث شکست انقلاب میشد. اما بطوریکه جریان انقلاب اثبات کرد لنین نظریه انقلاب مداوم مارکس را تکامل داد و نشان داد دو پروسه دمکراتیک و سوسیالیستی باید یک روند از یک انقلاب به حساب آورده شود و تحت رهبری طبقه کارگر بطور مداوم (پی در پی) به جلو رفت و هر گونه کم بها دادن به نیروهای دیگر (دهقانان- خرده بورژوازی) با شعارها ظاهر "چپ عملاً" خیانت به انقلاب و کمک به تقویت هژمونی بورژوازی دمکرات و لیبرال بر اقبال غیر پرولتری میباید بین منظور لنین با تمسخر تئوری انقلاب مداوم تروتسکی و دارو دسته آنها نوظهور و عالی خوانده می گفت (فکر کنید چرا ده سال تمام این تئوری عالی !!! از زندگی کنار مانده (از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵) این تئوری از بلشویکها دعوت از پرولتاریا به مبارزه قطعی انقلابی و بدست آوردن قدرت سیاسی و از منشویکها انکار نقش دهقانان را اخذ می کند (لنین جلد ۱۸ ص ۳۱۷ چاپ روسی) ما برای اثبات اینکه تروتسکیستها چقدر نظریه انقلاب مداوم مارکس را تحریف می کنند آنها می آوریم مارکس در پیام خود پس از آنکه یک رشته تقاضاهای انقلابی دمکراتیک را شمرده و کمونیستها را برای بدست آوردن آنها دعوت می کند راجع به انقلاب پی در پی می گوید (هنگامیکه خرده بورژوازی دمکرات منش می خواهند پس از اجرای حداکثر تقاضاهای مذکور انقلاب هر چه زودتر خاتمه دهند منافع و وظیفه ما عبارت از آن است که تا وقتی طبقات کم و بیش ثروتمند از حاکمیت نیافتاده اند و تا موقعیکه پرولتاریا هنوز قدرت دولتی را به تصرف نیآورده است و جمعیتهای کارگران نه فقط در یک کشور بلکه در تمام ممالک راقبه دنیا به اندازه ای ترقی نموده اند که رقابت بین پرولتاریای این ممالک از میان رفته باشد و تا وقتی که نیروهای مولد که نقش قطعی را بازی می کنند در دست پرولتاریا متمرکز نگشته باشد باید نگذاریم دنباله انقلاب قطع شود) (ولا) بر خلاف نظرات به ظاهر چپ تروتسکیستها مارکس در سالهای ۱۸۵۰ آلمان اصلاً نمی گفت که انقلاب باید از کسب قدرت سیاسی پرولتاریا شروع گردد (سوسیالیسم) ثانیاً مارکس فقط پیشنهاد می کرد که امر انقلاب با ایجاد قدرت دولتی پرولتاریا به انجام رسد و قدم به قدم دسته های بورژوازی یکی پس از دیگری از قدرت سیاسی به زیر انداخته شوند و با اینکه پرولتاریا به قدرت برسد و تا آتش انقلاب در تمام کشورها مشتعل شود و این همان چیزی بود که لنین کبیر آنها را به کار می بست.

«پرولتاریا باید برای سرکوب مقاومت استبداد تزاری، با اعمال زور و بی اثر کردن عدم ثبات بورژوازی توده دهقانان را به سوی خود کشانده انقلاب دمکراتیک را به پایان برساند، پرولتاریا باید برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی با اعمال زور و بی اثر کردن عدم ثبات دهقانان انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد» (لنین جلد ۱۱)

مناسبات سرمایه داری فقط در مقیاس جهانی امکانپذیر است اما از اینجا بر خلاف تروتسکیستها ادا" اینطور نتیجه نمی شود که بدون «کمک دولتی کشورهای پیشرفته» (اصطلاح تروتسکی) سوسیالیسم ساخته نمی شود این مسئله یعنی خلع سلاح طبقه کارگر و کمونیستها از درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی و این یعنی ماماشات ودمسازای با سرمایه در پوشش تئوری بقاء، انقلاب جهانی. کاری که تروتسکیستها در این چند دهه به آن مشغولند و فعلا" تا ظهور انقلاب جهانی (مهدی و عیسی) باید دنباله روی جناحهای مختلف سرمایه داری از کشورهای متروپل تا پاکستان و ونزولا بود.

۴- آیا تروتسکیستها تئوری تشکیلات لنینی (چه باید کرد) را قبول دارند؟

ما در مبحث قسمت (ب) در توضیح لنینی مسئله اینکه جنبش سوسیالیستی بستری سوی جنبش خودبخودی دارد (چه باید کرد) گفتیم این مسئله صرفا" به لنین مربوط نیست تمام رهبران واقعی از جمله مارکس و انگلس هم در مانیفست کمونیست جنبش آگاهانه (سوسیالیستی) را بعنوان جز جدایی ناپذیر و مکمل جنبش کارگری نه زاند این جنبش بلکه بعنوان بخشی از نظریه پردازان بورژوازی که به طبقه خود پشت کرده و به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نایل آمده اند، نامیده است. مهمترین اثر تروتسکیستها ی وطنی اخگر م. رازی میباشد که وی با تمام قوا تلاش کرده اینکه آگاهی سوسیالیستی بعنوان یک علم خارج از مدار جنبش خودبخودی کارگری وارد این جنبش میشود را (چه باید کرد لنین) نفی کند در حالیکه تز اصلی کتاب چه باید کرد از نقش آگاهی سوسیالیستی سوی جنبش خودبخودی در فرایند تشکیل حزب طبقه کارگر از نیروی انقلابی کننده، رهبری کننده و سازمان دهنده جنبش کارگری دم می زند و لنین صراحتا" از دو ایده ایدئولوژی صحبت می کند که با ایدئولوژی سوسیالیستی و یا ایدئولوژی سرمایه داری م. رازی سعی می کند از بخش فرعی و نوعی پاورقی کتاب لنین که می گوید سوسیالیسم سیه روزی طبقه کارگر را بهتر توضیح می دهد و از این نظر طبقه کارگر به سوسیالیسم گرایش دارد در جهت اثبات اپورتونیستی خود در تراوش خودبخودی آگاهی سوسیالیستی از جنبش کارگری سو استفاده کند. وی چون به دروغ لقب لنینیست را یدک می کشد جرات نمی کند نقل قول لنین از کائوتسکی موقعی که وی یک مارکسیست واقعی بود در مورد وارد شدن آگاهی سوسیالیستی خارج از مدار مبارزه خود به خود کارگری درون این مبارزه را بیاورد چون پته اش روی آب می افتاد و مجبور به اعتراف بود که عین تمامی شبه اکونومیستها این مسئله را قبول نمی کند. بر خلاف نظر م. رازی کتاب چه باید کرد لنین اندیشه مارکس و انگلس را درباره حزب انقلابی پرولتری تکامل داده و به بهترین وجهی اثبات می کند روح اساسی این کتاب ترکیب جنبش خودبخودی کارگری با جنبش سوسیالیستی و تولد حزب مارکسیستی کارگری میباشد هر گونه تلاش م. رازی در پایین آوردن نقش سوسیالیسم علمی تا حد تراوشی از جنبش خودبخودی

نیروهای سیاسی اهمیت داده و رهبری و هژمونی طبقه را مطرح میسازد ثانیاً" اینکه پس از ۱۹۰۵ لنین به ایده تروتسکی رسیده است کذب محض است.

۳- امکان پیروزی پرولتاریا در یک کشور و انقلاب جهانی :

بررسی موقعیت طبقه کارگر در یک کشور بعنوان گردانی از ارتش جهانی طبقه کارگر در یک رابطه جزبا کل مخصوصا" در شرایطی که جهان به صورت یک دهکده جهانی در آمده است (مانیفست) متد و شیوه تمام کمونیستها میباشد اما اینکه در این پدیده از لحاظ وظایف عملی عمده فعالیت درجه جیتی باشد؟ برهیچکس پوشیده نیست که بقول انگلس طبقه کارگر در وهله اول باید کار خود را با بورژوازی خودی تمام کند یا بقول لنین انترناسیونالیسم در کردار عبارت است از رشد نهضت کارگری و پیروزی آن در کشور خودی. امکان پیروزی انقلاب در یک کشور را لنین کبیر با فرمول رشد ناموزن اقتصادی-سیاسی سرمایه داری استدلال و اثبات نمود بطوریکه ما گذار اشاره نمودیم یکی از کسانی که با این ایده به نام انقلاب جهانی مخالفت نمود تروتسکی بود که در روند انقلاب روسیه با این دید مثلا" در صلح برست و، یا بعدا" امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور شدیدا" اختلال بوجود آورده و روحیه یاس و نا امیدی در میان کارگران تشدید می نمود. امکان پیروزی طبقه کارگر در یک کشور عبارت است از بدست آوردن قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا و استفاده از این قدرت برای ساختن جامعه کامل سوسیالیستی در کشور خودی با وجود طرفداری و پشتیبانی کارگران سایر کشورها ولی بدون لزوم پیروزی کارگران در جهان و این مسئله تا اینجا به هیچ وجه به معنای پیروزی قطعی نمی باشد. چرا که عدم تضمین کامل پیروزی با توجه به امکان مداخله خارجی، امکان بازگشت در مقابل نظم و نسق سرمایه داری بدون پیروزی انقلاب در یک سلسله از کشورها ممکن نمی باشد اما این دو مسئله را نباید مخلوط نمود یعنی امکان پیروزی در یک کشور را با امکان قطعی پیروزی، چیزی که انقلاب اکبر آنرا اثبات کرد چیزی که تروتسکیستها با نفی امکان پیروزی انقلاب در یک کشور عملا" از تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا جلوگیری می نمایند و چه بخواهند و یا نه خواهند طبقه کارگر را وادار به تمکین به شرایط بردگی سرمایه داری می نمایند و با این وضعیت خود را لنینیست می دانند اما ببینیم لنین در این رابطه چه می گوید «ناموزنی تکامل اقتصادی-سیاسی قانون بی چون و چرای سرمایه داری است از این جا چنین نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم در آغاز در معدودی از کشورها و حتی در یک کشور جداگانه هم امکان پذیر است، پرولتاریا پیروزمند پس از اینکه از سرمایه دارها سلب مالکیت نمود و در کشور خود تولید سوسیالیستی را تشکیل داد می تواند بر ضد بقیه جهان سرمایه داری برخاسته و طبقات ستم کش سایر کشورها را به سوی خود جلب کند (ج ۸ روسی ص ۲۳۲-۲۳۳)

لنینیسم به ما می آموزد که پیروزی نهایی سوسیالیسم بمعنای تضمین کامل در قبال برگشت

(ص ۹۰) اما تروتسکیستها ادعای دیگری هم دارند و آن اینکه گویا نظرات لنین پس از ۱۹۰۵ تغییر کرده و به نظرات آنها رسیده !!! و شاهد ادعا خود را تزه های آوریل لنین می دانند زهی خیال باطل و سفسطه !! تزه های آوریل لنین بعد از انقلاب بورژوا-دمکراتیک ۱۹۱۷ نوشته شده است که در آن ماهیت بورژوازی به قدرت رسیده برای اکثریت توده ها (دهقانان) از لحاظ عدم حل مسائل اساسی انقلاب یعنی قطع جنگ امپریالیستی و مصادره زمین مشخص شده بود و لنین تاکید می کرد باید شوراها که تحت نفوذ منشویکها و اس-ارها به دولت بورژوازی توهم داشتند باید به تدریج و با افشاگری از زیر توهم آنان در آورده شوند مثلا" در این دوره کمیته مرکزی حزب حرکت جداگانه کمیته مسکو که شعار تمام قدرت به دست شوراها را می داد بشدت محکوم کرد و همه به خویشتن داری دعوت می نمود اما چون تروتسکیستها عین عموزاده های خود در انترناسیونال دوم مسئله انقلاب را از روی نسخه رشد نیروهای مولده و نه از روی آمادگی پرولتاریا برای سوسیالیسم حل می کردند این توهم برای آنان ایجاد شده است.

اما ما برای نشان تقلب تروتسکیستها در مورد تغییر نظرات لنین به اینکه نظر وی در ۱۹۰۵ همان بود که وی در سال ۱۹۲۱ آنرا اعلام کرد به سه نقل قول تاریخی از وی بسنده می کنیم وی در سال ۱۹۰۵ نوشت: «درست به همان اندازه که نیروی ما یعنی نیروی پرولتاریا آگاه و متشکل اجازه دهد ما فوراً به عبور از انقلاب دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود ما طرفدار انقلاب پی در پی هستیم ما در نیمه راه توقف نخواهیم کرد» (جلد ۸ ص ۱۸۶-۱۸۷ چاپ روسی)

یا در کتاب کائوتسکی مرتد و انقلاب پرولتری «چنانچه می گفتیم همانطور هم شد جریان انقلاب صحت قضاوت ما را تایید کرد ابتدا انقلاب به همراهی همه دهقانان بر ضد سلطنت استبدادی ملاکین و بر ضد اصول قرون وسطانی (تا اینجا انقلاب بورژوا دمکراتیک بود) و بعد به همراه تئیدست ترین دهقانان و به همراهی نیمه پرولتاریا و همه استثمار شوندهگان علیه سرمایه داری ... از اینجا به بعد انقلاب سوسیالیستی می گردد. کسانیکه سعی می کنند بین این دو انقلاب یک دیوار چین مصنوعی بکشاند و این دو را سوی میزان آمادگی پرولتاریا و درجه اتحادی با دهقانان تهیدست از یکدیگر جدا کنند مرتکب عظیم ترین تقلبات در مارکسیسم و متبذل کردن آن و تبدیل آن به لیبرالیسم شده اند.» اما وی در سال ۱۹۲۱ که پرولتاریا قدرت را بدست گرفته بود نوشت کائوتسکی ها، هیلفردیگ ها، مادتف ها، چرنویف ها، هیکوپت ها، لونگه ها، ماکدونالدها، ثوراتی ها و قهرمان دیگر مارکسیسم « دو ونیم» نتوانستند تناسب بین انقلاب دمکراتیک بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی را درک کنند اولی به دومی تبدیل می شود، دومی در حال عبور مسائل اولی را حل کرده و کار اولی را استحکام می بخشد مبارزه و فقط مبارزه حل می سازد که تا چه اندازه ممکن است دومی از اولی بگذرد» (ج ۲۷ ص ۲۶ چاپ روسی)

بطوریکه می بینیم اولاً" لنین به پتانسیل

کارگری عملاً بقول لنین نازل برنامه عمل کمونیستی تا حد خودبخودیسیم و بنابراین عدول از سازماندهی «سازمان انقلابیون حرفه ای» برای تحقق این اهداف میباشد که از یک طرف بین دنباله روی از جنبش خودبخودی و از طرفی رواج محفلیسم و بی بندوباری تشکیلاتی و خرده کاری اکونومیستی است. ماهیت واقعی این دوستان با توجه به ساختار فکری و سیاسی آنان با در جا زدن روی بحث آکادمیک بدون کوچکترین ارتباط عملی با جنبش کارگری، دنباله روی از جنبش های بورژوازی در کشورهای متروپول و پیرامونی. اگر حکیمی-پایدار علناً از خلع سلاح ایدئولوژیک تشکیلاتی طبقه کارگر شروع می کند تروتسکیستها که خود را لنینیست می دانند شرمگینانه با نفی نظریه مل-نفوذ آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون جنبش کارگری عملاً با تبدیل طبقه کارگر به زانده بورژوازی قدم در راه حکیمی-پایدار می گذارند. دنباله روی این فرقه از دانشجویان بعنوان یک جنبش بورژوا-دمکراتیک و از حزب مردم (خلق) پاکستان و یا چاوز در ونزولا و بالماسکه انتخاباتی در اروپا نشانگر ماهیت اپورتونیستی آنان میباشد.

دوم سبک کار تروتسکیستها: آیا نشریه میلیتانت ایسکرا لینی هست؟! آیا طرح بلوک سوسیالیستی از افشار بورژوا-دمکرات طرح مل-میباشد؟! قبل از توضیح این مسایل جمع بندی مسایل گفته در مباحث گذشته برای رسیدن به نتیجه گیری مهم میباشد، در این رابطه باید گفت:

اولاً عدم اعتقاد به پیروزی طبقه کارگر در یک کشور و درهم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی بنام انقلاب جهانی تسلیم و مماشات و انتظار است.

ثانیاً عدم اعتقاد به نیروهای بینابینی بعلمت مناسبات عقب مانده سرمایه داری و ما قبل سرمایه داری در اثر تکامل ناموزن اقتصادی و سیاسی سرمایه داری و بنابراین عدم اعتقاد به رهبری و هژمونی طبقه کارگر بر این نیروها و سوق دادن آنها به طرف لیبرالها. در این رابطه مفهوم لینی هژمونی طبقه کارگر اساساً در لایه های غیر کارگری مطرح میباشد و این نظر در تحلیل مل-بر خلاف تئوری شبه اکونومیستی-آکادمیک این فرقه بر پایه توضیح مناسبات طبقه کارگر در رابطه با تمام طبقات و رابطه آنان با دولت قرار دارد و نه صرفاً بر درک مکانیکی-اکونومیسی از سیاست و بقول لنین سرمایه داری خالص رابطه صرف طبقه کارگر با سرمایه دار یک رابطه اساساً اقتصادی است و نتیجه آن فقط و فقط مبارزه اقتصادی میباشد که وجه اشتراک تروتسکیستها با اکونومیستهای انحلال طلب است.

ثالثاً با توجه به مسایل بالا این فرقه نمی تواند به اصول تشکیلاتی مشخص، دارای اساسنامه مشخص اعتقاد داشته باشد چرا که دارای هدف مشخص (برنامه) نمیباشد.

رابعاً با توجه به عدم اعتقاد به پیروزی طبقه کارگر در یک کشور مشخص برای درهم شکستن قدرت دولتی و کسب قدرت سیاسی، بنابراین لزوم سازماندهی و ارتباط با این طبقه جای خود را به دخالت گیری (بخوانید دنباله

روی) می دهد.

خامساً: با توجه به موارد بالا این نیرو دیگر نه نماینده طبقه مشخص اجتماعی با اهداف و برنامه مشخص بلکه به یک فرقه شبه مذهبی تبدیل میشود.

سادساً: تئوری انقلابی فقط در ارتباط با پراتیک انقلابی طبقه معینی است که از حالت کلی به حالت شعاری و رهنمودی در آمده و حالت آکادمیک خود را از دست می دهد. اما بطوریکه در این شبه فرقه دیده میشود هیچ اثری از ارتباط تئوری با عمل و رهنمود عملی دیده نمی شود. با توجه به مسایل بالا بر خلاف یک تشکیلات کمونیستی که دارای برنامه و اساسنامه مشخص بوده و بر این اساس تمام تلاش خود در جهت پیوند با جنبش طبقه کارگر از طریق شیوه های عملی مشخص انجام می دهد و همه همو غم خود را تشکیل حزب طبقه کارگر بعنوان یک ابزار برای کسب قدرت سیاسی قرار می دهد این فرقه خود را مسلط به تئوری انقلابی و یک گرایش کامل و لنینیست؟! می داند که بدنبال نه حزب طبقه کارگر بلکه بدنبال بلوک سوسیالیستی است؟! اگر نشریه های کمونیستی در بو امر تمام نیروی خود را در این جهت (حزب) مصرف می کنند نشریه میلیتانت بعنوان نشریه ای از هر دری سخنی خود را وابسته به جنبش بورژوازی دانشجویی می کند؟! شما در چندین شماره این نشریه کلمه از سازماندهی عملی-برنامه کمونیستها در ایران با چگونگی عملی ساختن حزب و ... پیدا نمی کنید البته بطوریکه گفتیم نباید هم باشد چرا که این مسایل برای کمونیستهای مطرح است که از طریق انقلاب کارگری کسب قدرت سیاسی را دنبال کرده و برای این منظور منتظر ظهور انقلاب جهانی نیستند کافی است برای اثبات فرقه خود و تغذیه نیرو به دانشجویان در ایران و به حزب مردم در پاکستان و به چاوز در ونزولا و ... بچسبند و تا موقع ظهور انقلاب جهانی چون پیروزی سوسیالیسم در یک کشور میسر نیست طبقه کارگر را به امان حکومت اسلامی ول کنند و خود فعلاً دخالت گر جنبش های بورژوائی باشند. وقتی انقلاب جهانی رسید کل کارها درست می شود (این نیز عین خود به خودیسیم و دنباله روی از حوادث است) ما در اینجا برای نشان دادن اینکه این شبه فرقه با لنین و لنینیسم فاصله دارد و همچنین برای تجربه خودمان و جنبش کارگر سوسیالیستی به بررسی تجارب بلشویکها می پردازیم: وقتی جنبش سوسیالیستی در روسیه خود را از اوهامات-نارودنیکی آزاد کرد و مثل تروتسکیستها یک گرایشی انقلابی شد؟! به طبقه کارگر روی آورد در دسامبر سال ۱۹۰۰ نخستین نشریه ایسکرا (میلیتانت)!! (!) از چاپ بیرون آمد و در سر مقاله نخستین شماره ایسکرا زیر عنوان در وظایف مبرم جنبش ما به قلم لنین نوشت: "این روزنامه کوششی در راه تشکیل یک حزب مارکسیستی روسیه را وظیفه اصلی خود محسوب می دارد بدون چنین حزبی پرولتاریا قادر نیست به سطح مبارزه طبقاتی آگاهانه ارتقا یافته و رسالت بزرگ تاریخی اش را که آزاد کردن خود و تمام زحمتکشان روسیه از بردگی سیاسی و اقتصادی است انجام دهد" لنین نوشت «در برابر ما دژ دشمن با تمام

نیروی خود بریاست و از آن بر سر ما باران خمپاره و گلوله می بارد و بهترین رزمندگان را از میان ما بر می دارد ما باید این دژ را تصرف کنیم و خواهیم کرد به شرط آنکه تمام نیروی پرولتاریا بپاخاسته را با تمام نیروهای انقلابیون روس در یک حزب گرد آوریم» (جلد ۴ روسی ص ۲۷۶-۲۷۷) ایسکرا تمام نیروی خود را وقف ایجاد چنین حزبی کرده بود و بطوریکه می دانیم لنین در مقاله «از چه آغاز کنیم» مندرجه در ایسکرا بنای یک حزب مارکسیستی را شرح داد وی نوشت: مسئله اصلی آن است که توده ها وسیع مردم تشنه مبارزه اند، اما انقلابیون، ستادی از رهبران و سازماندهندگان در اختیار ندارند ... نقطه شروع چنین ستادی تاسیس روزنامه سیاسی سراسری برای تمام روسیه است که از یک طرف بیانگر وحدت نظری است و به درک واحد از برنامه و تاکتیک کمک می کند و از طرفی، از نظر اتحاد سازمانی، کمیته ها و گروه های محلی را در حزب واحد گرد می آورد. پیرامون چنین روزنامه ای که برای تمام حزب جنبه عمومی خواهد داشت شبکه ای از نمایندگان که وظیفه آنان فرستادن مقاله و خبر به روزنامه، توزیع و تامین ارتباط کارگران با آن است پدید خواهد آمد. هسته و استخوان بندی حزب آینده از سازمان طرفداران این روزنامه تشکیل خواهد شد. واقعیات بعدی درستی نظر لنین را در تشکیل حزب نشان داد. حالا خوانندگان اولین شماره ایسکرا را با اولین شماره میلیتانت مقایسه کنند. یکی هدفش را ساختن حزب طبقه کارگر و ضرورت یگانه آن از طریق پیوند نیروی سوسیالیستی با جنبش کارگری می داند اما میلیتانت خود را طرفدار جنبش بورژوازی دانشجویی برای ساختن بلوک سوسیالیستی لاید برای منتظران ظهور انقلاب جهانی می داند. ایسکرا درباره ساختن حزب طرح و برنامه عملی دقیق و مشخص می دهد میلیتانت حتی برای جنبش بورژوائی که خود را وابسته به آن می داند هیچ طرح و برنامه مشخص ندارد. چرا که تا این حد هم آنها لزومی به برنامه نمی بینند وقتی انقلاب نمی تواند در یک کشور پیروز شود برای چی باید مبارزه کرده و برنامه داد آنها فقط باید به نیروهایی که جمع می کنند القا کنند که منتظر ظهور انقلاب جهانی باشید غیر از این هیچ چیز لازم نیست؟! (اینها درست به جای نوشته لنین که اسکرا را وسیله ای برای آماده کردن مقدمات حزب طبقه کارگر معرفی می کند میلیتانت را به عنوان وسیله جهت آماده کردن جنبش دانشجویی برای مقدمات یک بلوک سوسیالیستی معرفی می کنند علی رغم اینکه خود را مارکسیست انقلابی می دانند اما هنوز به آنجا نرسیده اند که قبول کنند اولین وظیفه کمونیست ها تسخیر قدرت است که فقط با حزب طبقه کارگر امکان پذیر می شود بنابراین از نظر اینها هنوز زمان ساختن حزب طبقه کارگر نرسیده است در حالی که ۱۶۰ سال قبل مارکس و ۱۱۲ سال قبل لنین اعلام کرده اند که زمان ساختن حزب طبقه کارگر رسیده است. با توجه به این دلیل تروتسکیستها نه تنها لنینیست نیستند بلکه مارکسیست هم نمی باشند.)

بدین لحاظ باید فعلاً در ایران به جنبش دانشجویی، در پاکستان به حزب مردم (خلق) بی نظیر بوتو و در ونزولا به چاوز و بقول آلن

۱) سازمان کارگران و سازمان انقلابیون:

سازمان کارگران (منظور توده ای) باید اولاً" حرفه ای ثانیاً" بحد کافی دامنه اش وسیع ثالثاً" حتی المقدور کمتر پنهان باشد بر عکس سازمان انقلابیون (حرفه ای) باید پیش از هر چیز و بطور عمده اشخاصی را در بر گیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد در مقابل این علامت که برای همه اعضای چنین سازمانی عمومیت دارد، هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران به کلی زوده شود تفاوت شاخه های جداگانه آنها جای خود دارد این سازمان (انقلابیون حرفه ای) حتماً باید آنقدر ها وسیع نباشد و حتی المقدور با پنهان کاری بیشتری فعالیت نمایند... (در رابطه با سازمان انقلابیون حرفه ای):

۱- بدون سازمانی استوار از رهبرانیکه کار یکدیگر را دنبال کنند هیچ گونه جنبش انقلابی نمی تواند پایدار باشد.

۲- هر قدر دامنه توده ای که خودبخود به مبارزه جلب میشود و پایه جنبش را تشکیل می دهد و در آن شرکت می ورزد وسیع تر باشد همانقدر لزوم چنین سازمانی موکدر و همانقدر این سازمان باید استوارتر باشد.

۳- چنین سازمانی باید بطور عمده عبارت از کسانی باشد که بطور حرفه ای به فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند.

۴- در یک کشور استبدادی هر قدر که ما ترکیب اعضای چنین سازمانی را محدودتر بگیریم تا جایی که در آن تنها اعضای شرکت نمایند که بطور حرفه ای به فعالیت مشغول بوده و در فن مبارزه با پلیس سیاسی آمادگی حرفه ای بدست آورده باشند همانقدر هم به دام افتادن این سازمان دشوارتر خواهد بود.

۵- همانقدر هم هیئت ترکیبی افراد خواه از طبقه کارگر و خواه از سایر طبقات جامعه که امکان شرکت در این جنبش را داشته باشند و بطور فعالتر در آن کار کنند وسیع تر میشود. "... سازمانی تصور میشود که استحکامش باید آنقدر باشد که بتواند برای وارد نمودن ضربت قطعی به حکومت مطلقه هم به قیام متوسل شود و هم به هرگونه شیوه دیگر حمله ... برای چنین سازمانی پنهانکاری نهایت لزوم را دارد پنهانکاری به درجه ای شرط لازم این سازمان است که تمام شرایط دیگر یعنی عده اعضا، گزین کردن آنها و وظایف آنان و... باید با شرط مذکور یعنی پنهانکاری وفق داده شود."

۲) نقش روزنامه سراسری در ساختار تشکیلاتی و بیرونی:

روزنامه نه فقط یک مروج و مبلغ دسته جمعی است بلکه سازمانده جمعی نیز میباشد از این حیث آنرا می توان با چوب بستنی در اطراف عمارت در حال ساختن مقایسه نمود. این چوب بستن طرح عمارت را نشان می دهد رابطه بین سازندگان مختلف را تسهیل و به آنها کمک می کند که کار را تقسیم نموده و نتایج عمومی را که بواسطه کار متشکل بدست آمده از نظر بگذرانند... «امروزه همه از اهمیت اتحاد و لزوم جمع و متشکل کردن سخن می رانند ولی در اکثر موارد درست در نظر مجسم نمی کنند که از چه باید شروع کرد و چگونه باید اتحاد را اجرا نمود... برای این کار موسسات عمومی لازم خواهد شد یعنی نه تنها

سوسیالیستی نمی گذارند بلکه بخاطر اینکه کمونیست محترم نیست برنامه حزب را مانیفست کمونیست می گذارند و امروز کسانی که ادعا می کنند مارکسیست هستند همین سنت مارکسیستی را زیر پا گذاشته خود را با لقب و پیش وند وپسوند های مختلف سوسیالیستی معرفی می کنند. ۱۶۰ سال قبل مارکس و انگلس در رابطه با انواع سوسیالیست ها می گویند (در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات <تحصیل کرده> دوخته و از آنها کمک می طلبیدند.) و ما امروز می بینیم جریانات مختلفی که خود را سوسیالیست معرفی می کنند چگونه آواره مانده و دچار تحلیل های روزمره و زیگزاگ شده اند بخصوص تروتسکیستها، از طریق میلیتانت چشم خود را بیشتر به طبقات <تحصیل کرده>، به حزب خلق پاکستان، چاوز و جنبش های بورژوازی اروپا و جنبش دانشجویی دوخته اندومی خواهند از میان آنها بلوک سوسیالیستی (بلوک محترم) بسازند. در اینجا سوال دیگری می تواند به حل موضوع کمک کند: کمونیست ها با سوسیالیست ها چه تفاوتی دارند؟

ما در مرحله اول می خواهیم سوسیالیسم را پیاده کنیم برای اینکه مسیر پیاده شدن جامعه ای کمونیستی را هموار نماییم. بنابراین سوسیالیست نیستیم چون سوسیالیسم میانه راه ماست که دوره گزار نامیده می شود. پس هدف کمونیسم است نه سوسیالیسم، همان گونه که می گوئیم انجام رفرم برای هموار کردن مسیر انقلاب است، سوسیالیسم نیز رفرمی برای هموار کردن مسیر کمونیسم است. اگر رفرم را هدف نهایی قرار بدهیم می شویم رفرمیسم. و اگر سوسیالیسم را هدف نهایی قرار بدهیم و خود را سوسیالیست معرفی کنیم می شویم رفرمیست نسبت به کمونیسم. میان آنهایی که خود را سوسیالیست می نامند با آنهایی که خود را کمونیست می نامند همین تفاوت فاحش وجود دارد. معمولاً کسانی که خود را سوسیالیست معرفی می کنند واقعا" کمونیست و انقلابی نیستند. به یاد داشته باشیم که دکتر پیمان و کروبوی نیز خود را سوسیالیست می نامند این بدلیل همان محترم بودن سوسیالیسم است. که نشان می دهد نمی تواند کارگران را به اهدافشان برساند. درست است ما می خواهیم سوسیالیسم را پیاده کنیم ولی سوسیالیست نیستیم بلکه کمونیست هستیم. هنوز هم سوسیالیسم جنبش بورژوازی است، به همین دلیل هم هنوز محترم است. در نهایت با در نظر گرفتن سنت نام گذاری از نظر مارکس و انگلس و حتا لنین می توان تا حدود بسیاری از طریق نام گذاری و معرفی خود به پایگاه اجتماعی جریانات پی برد.

اما بر خلاف نظرات این شبه فرقه خرده بورژوازی کمونیستهای ایران به همراهی تمامی پیشروان کارگری با تمام توان خود در جهت ساختن حزب طبقه کارگر بعنوان تنها ابزار قدرتی سیاسی طبقه کارگر اقدام خواهند کرد و لحظه ای از مبارزه علیه اپورتونیستهای انحلال طلب که بدترین نوع بی سازمانی، پراکندگی بی پرنسیپی را در میان طبقه کارگر دارند از پای نخواهند نشست ما در پایان این مبحث برای درک بهتر نظری و هم به لحاظ تجربی چکیده کتاب چه باید کرد لنین در چگونگی ساختن حزب طبقه کارگر را می آوریم باشد تا رفق و دوستان کارگر بتوانند در کارهای تشکیلاتی و عملی مورد استفاده قرار دهند:

وود در اروپا به جنبش های بورژوازی و... واز نیروهای جذب کرده در بلوک سوسیالیستی منتظران انقلاب جهانی را سازماندهی کردو زیاد هم به طبقه کارگر فکر نکند. آگاهی سوسیالیستی خودبخود از میان آنان تراوش خواهد کرد و اگر ما شانس آوردیم به طرف ما آمدند آنان را در بلوکهای سوسیالیستی دیگر جا داده و به منتظران انقلاب جهانی وصل خواهیم نمود.

در مورد نام گزارای نیز ثابت می شود که تروتسکیستها نه تنها انقلابی نیستند بلکه می خواهند از جانب بورژوازی احترام و مشروعیت بدست آورند که این حرکت ها با ساختن بلوک به جای حزب و تکیه به دانشجویان به جای کارگران سازگاری دارد. برای اثبات این ادعا به نقل قولی از انگلس می پردازیم.

انگلس در پیشگفتار انگلیسی مانیفست کمونیست چاپ ۱۸۸۸ می نویسد:

«با وجود این، هنگامی که ما این کتاب را می نگاشتیم نمی توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیسم از طرفی به طرفداران سیستم های مختلف تخیلی مانند طرفداران آلوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق میشد که هر دوی آنها دیگر به صورت طریقت های محدودی در آمده و بتدریج در حال زوال بودند. و از طرف دیگر به انواع افسون گران اجتماعی اطلاق می شد که وعده می کردند، بی آنکه کوچکترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را بوسیله وصله کاری های گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات <تحصیل کرده> دوخته و از آنها کمک می طلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن تحولات صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام می نمود. در آن ایام خود را کمونیست می نامید. این یک کمونیست زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود. ولی این کمونیسم بتدریج به نقطه اساسی دست می یافت و در محیط طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ در آلمان بوجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لااقل "محترم" بود ولی کمونیسم بر عکس. و از آنجا که از همان بدو عمل ما بر این عقیده بودیم که >> نجات طبقه کارگر فقط می تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد<< در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تامل را جایز نشمریم. بعلاوه از آن به بعد هم هرگز بفکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.»

در نقل قول بالا به عبارات و جمله های که زیر آنها خط کشیده شده است بیشتر دقت کنید.

حال باین سوال: آیا کسانی که خود را با نام حداقل "محترم" معرفی می کنند می توانند مارکسیست باشند؟ با توجه به اینکه در اروپا و جاهای دیگر دنیا هنوز هم سوسیالیسم "محترم" است و کمونیسم منفرود دشمن شناخته می شود. مارکس و انگلس به دلیل اینکه سوسیالیسم جنبش بورژوازی بوده و در میان حکومت ها محترم است نام برنامه خود را مانیفست

عنوان اتحاد بلکه کار واقعا" عمومی مبادله اطلاعات، تجربه و نیرو و تقسیم وظایف نه تنها بر حسب نواحی بلکه بر حسب تخصص برای فعالیت در تمام شهر لازم خواهد شد (عمومی)... باید بین شهرها بر روی زمینه کار عمومی و منظم یک رابطه واقعی برقرار نمود... که این رابطه واقعی را فقط بر اساس یک روزنامه عمومی می توان آغاز کرد که این روزنامه نتایج انواع کاملاً" گوناگون فعالیت را جمع بندی نماید و بدین طریق افراد را تکان بدهد تا بطور خستگی ناپذیر در تمام راههای بی شماری که ... به رم منتهی می شود و همه آنها نیز به سر منزل انقلاب منتهی می گردند، پیشروی نمایند... روزنامه بی درنگ منظره عمومی یعنی وسعت و ماهیت کار را نشان خواهد داد: ... کجا تبلیغات نمی شود، در کجا رابطه ضعیف است، محفل مذکور کدام یک از چرخهای کوچک این مکانیسم عظیم عمومی را می توان تعمیر یا به جای آن چرخ بهتری بگذاریم... هر محفلی بجای شروع از صفر در یک موسسه وسیعی شروع می کند که تمام هجوم انقلاب عمومی بر ضد حکومت مطلقه را منعکس میسازد و هر قدر که هر یک از این چرخ های کوچک کامل تر سوهان کاری شده باشد هر قدر عده کارکنان متخصص جز برای کارهای عمومی فزونتر باشد همانقدر هم شبکه ما وسیع تر خواهد شد و همانقدر هم عدم موفقیت های اجتناب ناپذیر آشفتهگی کمتری در صفوف عمومی تولید خواهد کرد»

۳- دامنه فعالیت سازمانی:

موقعیت باریک و گذرنده جنبش ما را با این کلمات می توان فرموله نمود آدم نیست ... آدم فراوان است . آدم فراوان است چون که همه طبقه کارگر و همه قشرها بیش از پیش جامعه هر سال بطور روزافزونی از بین خود اشخاص ناراضی مایل به اعتراض و کسانانی را بیرون می دهند که آماده اند هر چه از دستشان بر می آید بر حکومت مطلقه، مساعت نمایند... در عین حال آدم نیست چونکه رهبر وجود ندارد، پیشوایان سیاسی وجود ندارند اشخاص دارای قریحه تشکیلاتی وجود ندارند که قادر باشند چنان فعالیت پر دامنه و در عین حال واحد هماهنگی را فراهم نمایند که در

سایه آن بتوان از هر قوه ای ولو جزئی استفاده نمود»

«برای اینکه همه کارهای بسیار کوچک در یک جا جمع شود و هم برای اینکه خود جنبش همراه با وظایف جنبش قطعه قطعه نشود و هم برای اینکه به اجرا کننده وظیفه کوچک ایمان به لزوم و اهمیت کار وی تلقین - گردد برای همه این کارها سازمان محکمی از انقلابیون کار آزموده لازم است با بودن چنین سازمانی هر قدر که این سازمان پنهان تر باشد همانقدر هم ایمان به نیرو مندی حزب محکمتر و دامنه آن وسیع تر می شود و ما می دانیم که در جنگ مهمتر از همه این است که ایمان نیروی خود نه فقط به ارتش خودی بلکه به دشمن و تمام عناصر بی طرف نیز تلقین گردد»... «هر قدر جنبش خودبخودی توده های کارگر دامنه دارتر و عمیق تر گردد همانقدر آنها تعداد بیشتری مبلغین با استعداد و پراتسین های به مفهوم حزب کلمه از بین خود بیرون خواهند داد و هنگامیکه ما دارای دسته هایی از کارگران انقلابی گردیم که مخصوصاً" آماده شده و مکتب مبارزه را گذرانده باشند آنگاه دیگر هیچ پلیس سیاسی در دنیا نمی تواند از عهده آنها برآید زیرا این دسته ها یعنی افرادی که بی دریغ نسبت به انقلاب وفادارند از اعتماد بی دریغ وسیع ترین توده های کارگر نیز بهره مند خواهند شد. این گناه مستقیم ماست که کارگران خیلی کم به این آموزش حرفه ای انقلابی که در آن با روشنفکران مشترکند سوق می دهیم»

۴- تبلیغات سیاسی و افشاگریهای سیاسی:

" شعور سیاسی طبقاتی را فقط در بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مناسبات کارگران با کارفرمایان می توان برای کارگر آورد رشته ای که این دانش را فقط از آن می توان تحصیل نمود رشته مناسبات بین تمام طبقات و قشرها، دولت، حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات میباشد. «در حقیقت این ارتش (سازمان انقلابیون حرفه ای) مشغول تبلیغات سیاسی جامع و همه گیر است یعنی مشغول کاری است که نیروی مخرب

خودبخودی جماعت را با نیروی مخرب آگاه سازمان انقلابیون (حرفه ای) به یکدیگر نزدیک نموده و در یک واحد کل جمع نماید ». " تنها حزبی می تواند پیش آهنگ قوای انقلابی گردد که بتواند موجبات افشاگریها را واقعا" در برابر عامه مردم فراهم سازد .

یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی زمینه افشاگریهای همه جانبه سیاسی است، معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمی توان تربیت نمود مگر بوسیله همین افشاگریهای سیاسی... «اما در باب دعوت توده ها به فعالیت باید گفت که هر آینه تبلیغات جدی سیاسی و افشاگریهای روشن و جاندار عملی شود آنوقت این امر خودبخود صورت خواهد گرفت، مچ یک مجرم را در حال ارتکاب جرم گرفتن و رسوا کردن وی در همان ساعت در ملاعام، این بخودخود از هر گونه دعوتی اثرش بهتر است.

۵- طبقه کارگر مبارز پیش قدم در راه دمکراسی:

کسی که در عمل فراموش کند که کمونیستها از هر گونه نهضت انقلابی پشتیبانی می کنند و از این رو ما موظفیم بدون آنکه دقیقه ای عقاید سوسیالیستی خود را پنهان داریم وظایف عمومی دمکراسی را در برابر تمام مردم بیان و خاطر نشان کنیم آن کس سوسیال دمکرات (کمونیست) نیست کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسائل عمومی دمکراتیک در پیشاپیش همه باشد آن کس سوسیال دمکرات (کمونیست) نیست.

۶- وجه مشترک اکونومیستها و آنارشئیستها:

«اکونومیستها و تروریست ها در مقابل قطب های مختلف جریان خودبخودبیم سر فرود می آورند. اکونومیستها در مقابل جریان خودبخودی نهضت صد در صد کارگری و تروریستها در مقابل جریان خودبخودی خشم و غضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی که نمی توانند و یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل بهم پیوند دهند»

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر!

طبقه کارگر و مسئله ملی

مقدمه :

در طول تاریخ نظام های اجتماعی مختلفی ظهور کرده و در پی نبرد طبقاتی مختص هر نظامی به گورستان تاریخ پیوستند. اما در نقاطی از جهان مطالبات بر آورده نشده یا معضلاتی از خود باقی گذاشتند. در این کره خاکی هنوز جاهای را می توان یافت که دارای ساختارهای محدود عشیره ای هستند. همچنین در نقاطی هنوز برده فروشی می کنند مناطق بسیاری هنوز هستند که دارای روابط فئودالی جان سختی می کند. اما با وجود باقی بودن روابط ماقبل سرمایه داری که در مقابل سرمایه داری استثنا هستند ، در تمامی کره خاکی نظام حاکم، نظام سرمایه داری است. حتی استثنا ها نیز مشکلی برای سرمایه داری ایجاد نکرده و نمی کنند. مطالبات باقی مانده از دوره عشیره ای را برده داری ، فئودالیزم و سرمایه داری ، همچنین مطالبات روی زمین مانده برده داری را فئودالیزم و سرمایه داری و همچنین مطالبات باقی مانده از فئودالیزم را سرمایه داری نتوانستند کاملاً حل کنند. همین مشکل را سرمایه داری نیز دارد ، مطالبات بورژوا دمکراتیکی هستند که سرمایه داری نمی تواند بدهد (از جمله حق تعیین سرنوشت ملل است). چون خود سرمایه داری بدلیل بحران ساختاری و اینکه با هر لایه ارتجاعی می تواند کنار بیاید به ضد انقلاب تبدیل شده است.

همانطور که از فئودالیزم ، برده داری و نظام عشیره ای نمی توان خواست کرد که از گورستان تاریخ سر بر آورند و وظایف تاریخی باقی مانده و گندیده خود را به انجام رسانده سپس بمیرند. از سرمایه داری نیز که یک پایش لب گور است نمی توان خواست و تمنا کرد استثناً از ضد انقلاب بودن دست بکشند و وظایف بورژوا دمکراتیک خود را به پایان رسانده سپس به جهنم برود. چنین خواستی مقدمات ضد انقلابی دارد یعنی اول باید سرمایه داری را از بحران نجات داد .

آیا کارگران و کمونیست ها برای حل مطالبات روی زمین مانده بورژوا دمکراتیک باید دست به دامن و ناجی سرمایه داری در حال مرگ باشند؟ یعنی اقدام به مرحله بندی انقلاب و سپس دست به انقلاب دمکراتیک بزنند؟

با توجه به دوره کنونی علی رغم عدم یکدستی و وجود روابط باقی مانده از نظامهای اجتماعی قبلی به صورت استثنا و همچنین با توجه به گستردگی و جهانی شدن سرمایه و تبدیل شدن سرمایه داری به ضد انقلاب نمی توان از آن در

برخی از نقاط جهان انتظار انقلابی گری داشته و با وجود جهانی شدن سرمایه، انقلاب را مرحله بندی کرد.

بنابراین حل تمامی مطالبات باقی مانده از نظام های مختلف اجتماعی تماماً" به عهده کارگران گذاشته شده است. حتماً اگر حل مطالبات روی زمین مانده نیاز به مراحل مختلف داشته باشد آن نیز فقط و فقط با انقلاب سوسیالیستی و در درون آن امکان پذیر خواهد بود. چون :

طبقه کارگر تنها طبقه تا آخر انقلابی است. تمامی لایه های اجتماعی فقط تحت رهبری طبقه کارگر به آزادی می رسند.

اگر طبقه کارگر سرکردگی و هژمونی طبقاتی خود را اعمال نکند هرگز نمی تواند خود و لایه های دیگر را آزاد کند.

طبقه کارگر هر رتبه ای غیر از رتبه رهبری برای خود بر گزیند به زانده سرمایه داری تبدیل خواهد شد.

بنابراین نتیجه می گیریم هر گاه طبقه کارگر برای انقلاب کردن با لایه های دیگر یا با بخشی از سرمایه داری شریک شود، خود را در اختیار دشمن قرار داده و تن به مرحله بندی انقلاب داده است که نهایتاً تبدیل به زانده می شود. در حالی که طبقه کارگر برای به ثمر رساندن انقلاب به جای شریک گرفتن باید سرکردگی و هژمونی طبقاتی خود را پیش ببرد. با این استدلال نیز می توان مرحله انقلاب را سوسیالیستی دانست.

هر چه وضعیت سرمایه داری بدلیل رشد بحران ساختاری بدتر می شود به همان میزان نسبت به مطالبات بورژوا دمکراتیک بیشتر ناتوان و مخالف می گردد.

درست است که مفهوم ملیت و ملتها با درک امروزی همزمان با شروع پروسه تکوین نظام سرمایه داری پیدا شده اند. دقیقاً برای از سر راه برداشتن موانع رشد سرمایه داری در جهت رسیدن به رشد تولید، بازار مصرف بزرگ ، بازار کار ارزان و پیروزی در رقابت میان بخش های مختلف سرمایه داری بوده است و هر بخشی در حوزه حاکمیت خود اقدام به ایجاد یکپارچگی سرزمینها ، یکدست کردن اوزان ، ایجاد امنیت تجاری ، از بین بردن گروههای مسلح قومی و راهزنان رسمی و غیر رسمی ، نابود کردن نظام های ملوک الطویفی ، یکی کردن و گسترش حوزه عملیاتی سکه و اسکناسهای رایج ، ایجاد ارتش منظم و دائمی در سطح جغرافیایی هرچه گسترده تر و ... کرده اند. اینهاکه همه عوامل و زمینه های پیدایش ملیت و ملت ها بودند مربوط به زمانی است که سرمایه داری ظرفیت رشد نیروهای مولده را داشته و در مقابل فئودالیزم انقلابی محسوب می شد. و ایجاد شدن مرز های

ملی و ملت یکی از ابزار های مبارزاتی و مطالبه انقلابی بورژوازی در مقابل فئودالیزم بوده است. امروز که دیگر سرمایه داری مانع رشد نیروهای مولده و تبدیل به ضد انقلاب شده است و همچنین جهانی شدن تولید ، توزیع و نیروهای مولده اجتناب ناپذیر گردیده و حرکت به سمت یکپارچگی هرچه بیشتر در جهت افق و چشم انداز جهانی در قالب و اجرایی شدن سوسیالیسم است در همین حال رشد هرچه بیشتر نیروهای مولده و هرچه وسیعتر شدن تولید اجتماعی نیاز مند نابودی مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اجتماعی است ، بدنبال موارد فوق در جهانی به شکل یک دهکده نیاز به اقتصاد و فرهنگ سوسیالیستی و ملیت سوسیالیستی که مساوی با ملیت جهانی است (انترناسیونالیسم) داریم. که البته تمامی آنها با انقلاب کارگری و تسخیر قدرت ممکن می شود. اما علی رغم موارد بیان شده و با توجه به پیچیدگی های مبارزاتی کنونی هر ملتی و خلقی در وضعیت فعلی و حاکمیت سرمایه داری دارای حقوقی انکارناپذیری در حوزه حق تعیین سرنوشت ملل است که خود از ادانه راه خود را تعیین نماید.

حق تعیین سرنوشت ملل با تبدیل شدن سرمایه داری به ضد انقلاب امکان عملی شدن خود را باوجود سرمایه داری از دست داده و مانند بسیاری از مطالبات ناتمام در برخی از کشورها باقی مانده و عملی شدن آن با مبارزات ضد سرمایه داری عجین شده است. همانگونه که گفته شد به علت میرندگی سرمایه داری هیچ ملتی نمی تواند جهت بدست آوردن حقوق خود به خصوص حق تعیین سرنوشت به سرمایه داری تکیه کند. در هر جا که سرمایه داری نسبت به موضوع ملیت دخالت کرده است نسل کشی راه انداخته از جمله یوگسلاوی ، آذربایجان ، ارمنستان ، گرجستان ، رواندا، ایجاد اسرائیل و دامن زدن به درگیری و دائمی کردن آن میان مردم منطقه و ... در واقع هدف سرمایه داری از دخالت در موضوع ملل گذاشتن استخوان لایبی زخم و کاشتن تخم نفاق است و از آن به عنوان ابزار استفاده می کند تا بتواند آن بطور مداوم ضمن تنش زایی در مناطق مختلف در تضعیف و منحرف کردن مبارزات طبقاتی مرگ خود را هرچه بیشتر به عقب باندازد.

باید از خود بپرسیم وظیفه متقابل کمونیستها و کارگران باخلفهای هویت طلب در مقابل

عملکرد سرمایه داری نسبت به حق تعیین سرنوشت ملل چیست؟

با توجه به اینکه حق تعیین سرنوشت از حقوق بلا شک تمامی انسانهای است که خواهان چنین حق هستند. از سوی سرمایه داری نه تنها نمی تواند چنین حقی را بدهد بلکه مخالف حق تعیین سرنوشت ملل شده است. در همین راستا سرمایه داری هروقت قصد دفاع از حقوق ملل داشته فاجعه آفریده بنابراین تنها راه عملی شدن حق تعیین سرنوشت ملل قبول برنامه های کمونیست ها و پیوستن به مبارزات طبقه کارگر است. در همین حال کمونیست ها باید توجه کنند روی زمین مانند حق تعیین سرنوشت ملل تا زمانی که نظام سرمایه داری برقرار است مانع عملی شدن سوسیالیسم خواهد بود. در نتیجه کمونیست ها و کارگران حداقل برای هموار کردن مسیر اجرایی سوسیالیسم موظف به گنجاندن در برنامه اولیه خود و عملی کردن حق تعیین سرنوشت ملل هستند. حق پیوستن و جدا شدن (حتی در حد تجزیه) ملل از یکدیگر باید داوطلبانه و بدون هیچ گونه مانعی باشد.

طبقه کارگر و مسئله ملی

ایران کشوری است چند ملیتی که ساکنین آن آلوده به اندیشه های تعصب ملی (شونیستی) که طی ۱۶۰۷ دهه پروبال داده شده و حسابی جا گیر شده است و اعتراف به این حقیقت روشن را از گناهان نابخشودنی می دانند. اما عدم بیان و اعتراف چیزی از حقیقت نمی کاهد طبق آمارها فقط ۲۵ درصد از هفتاد میلیون جمعیت ایران یعنی ۱۷ میلیون نفر فارسی زبان هستند و ۵۳ میلیون نفر یعنی ۷۵ درصد مردم ایران به زبانهای غیر فارسی تکلم می کنند. بخش مهمی از ساکنین ایران اعتقادات مذهبی غیر شیعی دارند همچنین در قسمتهای وسیع و پر اهمیتی از سرزمینهای ایران ساکنان غیر فارس زندگی می کنند و بسیاری از مرزهای حیاتی آن در داخل همین مناطق قرار دارد. آذربایجان و قسمتی از گیلان، کردستان، بخش عرب نشین خوزستان، بلوچستان، قسمتی از گرگان و مازندران و بخش شمالی خراسان همه مناطقی هستند با ساکنان غیر فارس که ایران را با همسایگانش مرتبط می سازند. تقریباً در همه این موارد ساکنان هردو سوی مرزها خلق های همزبان هستند. آذربایجانی ها با جمهوری آذربایجان، کردها با کردهای عراق و ترکیه، عربها با عربهای عراق و حاشیه خلیج فارس، بلوچها با بلوچستان پاکستان و ترکمنها با مردم ترکمنستان نه تنها همزبان هستند بلکه تا کیلومترها در داخل مناطق سکونت یک دیگر دارای بستگان و فامیلیهای دورو نزدیک هستند. در این میان جزء آذربایجانیها که ستم ملی را عمدتاً به صورت ستم فرهنگی لمس می کنند همه دیگر خلقها ستم ملی را به صورت همه جانبه تجربه می کنند. در تاریخ گذشته پادشاهی پنجاه ساله که به دست استبداد سلطنتی نوشته شده

است و بورژوازی مانند سرمایه ایدولوژیک خود از آن پاسداری می کند کرد ها و بلوچ ها از فراموش شدگانند. در دهه های گذشته کردستان و بلوچستان از محرومترین حوزه های اقتصادی کشور بوده اند همچنین قسمتهای مهمی از آذربایجان و عربهای خوزستان ساکنان یکی از مهم ترین قطب های اقتصادی کشور که اجازه راه یافتن به عرصه های حساس صنفی - اداری خوزستان را نداشته اند. واز شرایط مساوی با جامعه ی فارسی زبانان خوزستان محروم بوده اند. بدین ترتیب دریافتن نقش حیاتی مسئله ملی در تعیین مسیر حرکت آینده ایران، استعداد ویژه ای فکری نمی طلبد. سرنوشت سرکردگی طبقه کارگر و سوسیالیسم در ایران سرنوشت دمکراسی در ایران و سرنوشت کلی ایران با این مسئله گره خورده است.

اگر ایران کشوری چند ملیتی است جهت وحدت و یکپارچگی آن چیست؟ چه چیزی بلوچها را با آذربایجانی ها و ترکمنها رابا عربها در یک کشور گرد می آورد؟

در تاریخ گذشته برای استبداد سلطنتی، عامل متحد کننده خلقهای ایران سرنیزه بود. دولت مرکزی در ایران آن دوره با نفی کامل حقوق خلقهای ایران شکل گرفته بود حقیقت این است که استبداد سلطنتی احساس تحسین (به جز بخش کوچک و استثنایی) خاص نسبت به فارسی زبانان و یا احساس نفرت و تحقیر خاص نسبت به خلقهای دیگر ایران را نداشت (و حتی خلقهای ساکن ایران نیز در موارد بسیار نادر و استثنایی هیچ گونه تبعیض نسبت به یکدیگر نداشته و ندارند). اگر استبداد سلطنتی به مسئله ملی با سرنیزه پاسخ می دهد تنها به این دلیل بوده که یکپارچگی ایران را مسئولیت تاریخی در جهت مثلاً "افتخارات تاریخی و چیزی فراتر از خواست خلقهای ایران و مقدم بر آن می نگریسته که در واقع این همه برای مرتفع کردن منافع سرمایه داری ناقص الخلقه ایران بود نه محصول اتحاد داوطلبانه خلقها. برای استبداد سلطنتی تمامیت ارضی کشور یکی از دلایل مساوی با حفظ موجودیت نظام شاهنشاهی بود. همچنان که نظام شاهنشاهی محصول خواست توده ها نیست. و حتا پادشاهی در قانون اساسی مشروطیت به صورت "موهبته الهی" تلقی شده بود تمامیت ارضی کشور نیز نمی توانست و نمی تواند صرفاً محصول اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران باشد. شاه می گفت اگر سلطنت از میان برود تجزیه ایران حتمی است و ایران به ایرانستان تبدیل می شود و اکنون پسر همان نا مرحوم در اثبات ضرورت پادشاهی در ایران چنین استدلال می کند "...وقتی یک بلوچ ایرانی خود را به یک ترکمن ایرانی نزدیکتر حس کند تابه یک بلوچ پاکستانی، ایران آماده

است به یک جمهوری لیبرال تبدیل شود، اما در حال حاضر این طور به نظر می آید که تنها یک مشروطه پادشاهی قادر است تمامیت مجموع این ویژگی ها و منافع ایران را تامین کند. "نیاز به توضیح زیاد ندارد که شاهکمی گوید چون خلقهای مختلف ایران به همزبانان خود در دیگر سوی مرزها علاقه پیوستن دارند پس نمی توان از طریق جمهوری آنها رابا وضعیت کنونی و حفظ ایران در کنار هم متحد نگه داشت بلکه باید از طریق سلطنت تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد که این یعنی توجیه ضرورت تازیانه. اما بر خلاف پندار سلطنت طلبان این وظیفه را دیگران نیز می توانند انجام دهند وقتی تمامیت ارضی کشور چیزی فراتر از حاصل اتحاد داوطلبانه خلقهای ایران نگریسته شود در ضرورت تازیانه و سرنیزه نمی توان تردید کرد. در درون حاکمیت های ضد مردمی همچون سلطنت و جمهوری اسلامی تنها راه انتخاب برای خلقها این گونه بیان می شود (بلوچ ایرانی آزاد است خود را به یک ترکمن ایرانی نزدیک تر حس کند تا با یک بلوچ پاکستانی و بس اما وای به حالش اگر طور دیگر حس کند چون با هر حس دیگری با تمامیت ارضی کشور در افتاده است. البته قضیه به همین جا ختم به خیر نمی شود زیرا سرنیزه پس از اینکه بلوچ ایرانی را وادار کرد تا خود را با یک ترکمن ایرانی نزدیکتر حس کند تا با یک بلوچ پاکستانی برای تقویت این حس. بلوچ و ترکمن ایرانی را در شرایطی قرار می دهند که بلوچ بودن و ترکمن بودن خود را به تدریج فراموش کند تا در قالب سلطنت به ملت یکپارچه و در قالب جمهوری اسلامی به امت یکپارچه اسلامی تبدیل شوند که در اصل چنین یکپارچگی نیاز تولید و سودهی سرمایه است. که البته این شدنی نیست مگر با سرکوب مداوم هویت ملی بلوچ و ترکمن و... یعنی حضور دائمی سرکوب بنابراین سرنیزه در هردو قالب نهادینه می شود و پس از نهادینه شدن، سرکوب دیگر فارس و بلوچ و ترک نمی شناسد. چرا که برای حفظ سلطنت به عنوان موهبته الهی، جمهوری اسلامی و اسلامیت به عنوان حکومت الهی، ملت یکپارچه و همطراز آن امت یکپارچه اسلامی باید منطقه به نام ایران برای عنایت بخشیدن به چنین اراجیفی حفظ تمامیت ارضی شود که همه ی اینها فراتر از اراده ملی خلقهای ایران می باشد. درست است که ظاهرًا "فارسی حاکمیت دارد ولی فارسی زبانان نیز همان نسبیتهای می شود که بقیه خلقها نسبیتهای شان شده است با اندک تفاوتی فارسی زبانان نیز همچنان سرکوب می شوند چون در این سرکوب منافع قومی یا همزبانی مطرح نیست بلکه موهبته یا حکومت الهی مطرح است که هر کسی با ملیتی بیشتر مانع شود بیشتر سرکوب و محروم خواهد شد یعنی اگر امروز کردها بیشتر از فارسها سرکوب می شوند به دو دلیل است یک - کردها به دنبال تثبیت هویت خود هستند و دوم اینکه در مرز قرار دارند اگر فارسها نیز چنین بودند شکی نیست که مانند کردها در جهت حفظ تمامیت ارضی سرکوب می شدند و شاید آن روز برای سرکوب فارسها از ملیت های دیگر همانگونه که امروز برای سرکوب کردها از ملیت های دیگر سو استفاده می

از ملت غالب نیز وجهی ضروری از حقوق انکار ناپذیر خلق تحت ستم است.

حق تعیین سرنوشت ملتها به دست خود و حق جدایی ملل زیر ستم از ملت غالب به قول سرمایه داران "از جعلیات تبلیغاتی کمونیستها" نیست بلکه مفهوم پایه ای دموکراسی استوار در کشور استبداد زده ما فقط کمونیستها قاطعانه و آشکارا از آن دفاع می کنند مایه مباحثات و خوشحالی و در همین حال باعث تاسف نیز است. تاسف از این بابت که در کشور ایران شده و در ماتم نشسته از استبداد علی رغم اینکه حق تعیین سرنوشت از حقوق بورژوا دموکراتیک است حتی طرفداران دموکراسی مفاهیم پایه ای آنرا درک نکرده و نمی پذیرند. خوشحالی از این جهت که کمونیست ها با دفاع پیگیر خود از دموکراسی و حقوق بورژوا دموکراتیک در کنار حقوق سوسیالیستی نیاز دموکراسی را به طبقه کارگر و همچنین نیاز طبقه کارگر به دموکراسی را باز می تابانند.

طبقه کارگر برای برقراری دموکراسی و پیروزی انقلاب سوسیالیستی خود و همچنین برای ایجاد هژمونی طبقاتی خود باید با تمام توان از سنگر دموکراسی واقعی در مسئله ملی دفاع کند. نیاز به گفتن ندارد که کارگران اصولاً "سودی در جدائی ملت ها ندارند و جنبش طبقه کارگر از جدایی خلقهای ایران صد البته صدمه خواهد دید. چرا که منافع طبقه کارگر از طریق انترناسیونالیسم تامین می شود نه از تنگ نظری های ملی گرای. رهایی کارگران و لایه های دیگر با همبستگی طبقاتی و برادری خلقها امکان پذیر می شود. نه با رویاروی و دشمنی آنها با یکدیگر. منافع طبقه کارگر ایران در اتحاد آزاد و داوطلبانه تمامی خلقهای ایران و در برادری و همیاری و شکوفایی تک تک آنها است. محرومیت هر یک از خلقهای ایران بیشتر و بیشتر از هراتری باعث محرومیت بخشی از طبقه کارگر شده و این محرومیت مانع ایجاد همبستگی طبقات می گردد. وقتی خلقهای ترکمن، کرد، عرب، آذربایجانی، از ستم ملی رنج می برند در واقع کارگران و دهقانان تهیدست آن ملتها بیشترین آماج این ستم هستند. سرمایه و زمین داران. اصولاً "طبقه کارگر باید طرفدار یکپارچگی ایران باشد نه تجزیه آن اما نه هر یکپارچگی، بلکه یکپارچگی که محصول اتحاد آزاد و داوطلبانه همه ی خلقها است. در همین حال آن سوی اتحاد داوطلبانه حق خدشه ناپذیر جدایی خلق ها است. بنابراین طبقه کارگر باید مدافع هر دو حقوق خلقها باشد که البته هر نوع تنگ نظری در برخورد با مسئله ملی از طرف کارگران سم مهلکی است برای جنبش کارگری که این جنبش را از راه مارکسیسم منحرف کرده به ورطه سوسیال شوینیسم می کشاند از طرفی اگر کارگران در مقابل روغن کاری ماشین سرکوب خلقها سکوت کند و دستگاه سرکوب به راحتی برای محروم کردن خلقهای ایران حق تعیین سرنوشت را از آنها سلب کند پس از این سرکوب ماشین روغن کاری شده به انبار آهن پاره های کهنه سپرده نخواهد شد و صد درصد علیه طبقه کارگر برای افزایش سرکوب در سراسر ایران به کار گرفته خواهد شد. طبقه کارگر ایران به دموکراسی نیاز حیاتی دارد اما نباید فراموش کرد که نیاز دموکراسی برای پا بر جایی به طبقه کارگر حتی

تصویر کرده همچون قوم یاجوج و ماجوج قلمداد کردند انگار نه انگار که افغانها در داخل تمامیت ارضی ایران زندگی می کردند و سقوط صفویه حاصل یک قیام ضد دولتی و در پی جنگ داخلی بوده است.

و اکنون رژیم جمهوری اسلامی با متمرکز کردن قدرت دولتی در دست فقهای مذهب شیعه بی عدالتی و نابرابری را به اوج رسانده است. در دولت ولایت فقیه کردها، بلوچها و ترکمنها و عربها هرگز نمی توانند به سطوح حساس دولتی دست یابند حتی اگر فقیه باشند بر مبنای نقشمندی محدود مذهبی که نظام جمهوری اسلامی دارد برای حفظ موجودیت ضد مردمی خود چاره ی جز سرکوب ندارد. حفظ تمامیت ارضی ایران را از استبداد سلطنتی، مذهبی یا هر استبداد دیگر بدون اتحاد داوطلبانه و آزاد خلقهای آن غیر ممکن است.

حاکمیت مردم در کشوری که نزدیک به ۷۵ درصد از جمعیت آن از تعیین سرنوشت خود محروم هستند دورگی بیش نخواهد بود. آزادی تعیین سرنوشت چیزی عجیب و غریبی نیست، بلکه همان حاکمیت مردم است. خلقی که نتواند نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را بر گزیند با خلقی که نتواند نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مخالف خود را کنار بگذارد، چگونه ممکن است حاکمیت داشته باشد.

آزادی تعیین سرنوشت و حق حاکمیت برای خلقی که زیر ستم ملی است قبل از هر چیزی بمعنای رهایی کامل از ستم ملی است. اما ستم ملی را اساساً "خلقی می تواند حق داردمشخصاً" تعریف کند که از آن رنج می برد. مثلاً "در تاریخ گذشته تعریف نژاد پرستان آفریقای جنوبی از ستم نژادی قاعدتاً" تعریف خنده داری بود این سپاهان آفریقای جنوبی بودند که می توانستند ستم نژادی و شرایط تحقق آن را تعریف کنند. این خلق زیر ستم است که شرایط رهایی از ستم را باید بداند، باید بداند برای کسب هویت ملی خود چه راهی را پیش خواهد گرفت. کسانی که خود را قهرمانان دموکراسی جا می زنند در بیشتر مواقع در برخورد با مسئله ملی به وضع مسخره ای گیر می کنند، زیرا از سویی حداقل در ظاهر مجبورند حق تعیین سرنوشت خلق زیر ستم را بپذیرند در همین حال می خواهند به او تحمیل کنند حق تعیین سرنوشت فقط حق توافق با ملت غالب است. این به دموکراسی بازی خود کامه هایی می ماند که نمایش انتخاباتی راه می اندازند تا به مردم بگویند آزاد هستید فقط نظر موافقت با من را بگویند. و هر روز دامنه انتخابات را به طریقه های مختلف محدودتر می کنند بنابراین با چنین رویکردی محدود و فریب کارانه و ناگانه اگر هر روز یک انتخابات برگزار کنند باز هم نتیجه ای برای رهایی مردم و خلق ها نخواهد داشت. کسی که دائماً" از حاکمیت مردم دم می زند ولی حق همین مردم را برای انقلاب برد و بر انداختن حکومت نا مطلوب نمی پذیرد کی دموکرات قلابی است. زیرا در برابر حکومت خود کامه فقط به مردم حق میدهد عربیضه بنویسند شکوه کنند و حداکثر اعتراض نمایند نه بیشتر!!! یکی از فرق افراد انقلابی با افراد ضد انقلاب در قبول یا رد حق انقلاب کردن و برانداختن نظام سیاسی غیر دلخواه وجه ضروری از حق حاکمیت مردم و آزادی تعیین سرنوشت است. همچنین حق جدایی و استقلال

کند. جمهوری اسلامی دشمن سرسخت اراده ملی و ظاهراً" و مصنوعاً" مفهوم تمامیت ارضی برایش بی معنا است اما بی معناتر از آن برای ولایت فقیه مفهوم حاکمیت بالاتر از اراده مردم قائل است که هر کس در برابر حاکمیت جمهوری اسلامی قرار بگیرد و از حاکمیت مردم سخن بگوید مشرک، محارب با خدا و رسول او به حساب می آید. بنابراین بعد سرکوبگری این بیشتر از سلطنت خود را نشان می دهد که می خواهد حاکمیت الله را نه تنها در داخل تمامیت ارضی ایران بلکه بیرون از آن نیز بگستراند. هر چند که تحت شرایط جهانی و تحت فشار جنبش های اجتماعی و بخصوص جنبش کارگری مجبور شده است خود را تعدیل کرده به سطح ملی گرایی برسد اما همچنان سرکوب جمعی و تکیه به ستم ملی بر علیه خلقها خود را حفظ می کند.

از این گذشته برای رژیم اسلامی جهت حفظ وحدت اسلامی و یکپارچگی ارضی، اسلام و حکومت اسلامی همچنین در سال های اخیر ملت یکپارچه ضرورت حیاتی دارند این یعنی نه تنها گرفتار بودن در تناقضات بی حد و حصر که خود برای پنهان کردن تناقضات نیاز به سرکوب دارد بلکه هر کدام از آنها (حفظ ارزش های حکومت اسلامی و حفظ ارزشهای به عاریت گرفته شده حکومت سلطنت در ساهای اخیر) به معنای گسترش، مضاعف کردن سرکوب مداوم و منظم غیر مسلمانان شیعی در سراسر کشور بلکه به معنای تشدید ستم بر بسیاری از مناطق ملی است. مضاعف شدن ستم در نظام اسلامی به این جهت است که ستم بر خلقها تمام با ستم مذهبی شده است.

غیر از آذربایجان در سایر مناطق ملی مذهب شیعه در اقلیت است کردها، بلوچها، ترکمنها، و اکثر عربها سنی مذهب هستند بنابراین ایجاد حکومت مذهبی در ایران (چه به شکل خمینی و چه به شکل رجوی) مساوی است با تشدی ستم ملی مذهبی بر این خلقها. مسلماً" اگر استبداد سلطنتی به مسئله ملی با سرنیزه پاسخ می داد در پی تشدید ستم به شکل ملی مذهبی جمهوری اسلامی با گلوله پاسخ خواهد داد که چنین کرده است. (البته دیگر خصلت حکومت های مذهبی در جهت نجات حکومت خود از نظر شکست و ناتوانی اندیشه ای کشتن انسانهای غیر همفکر است که در مورد جمهوری اسلامی می توان قتل عام زندانیان در تابستان ۶۷ را مثال زد که شکست اندیشه ای فقط یکی از دلایل قتل عام بود)

از تشکیل دولت صفویان به این سوکه بر مذهب شیعه و شیعی گر ارتش قزلباش، دولت قدرتمندی بوجود آوردند هر بار که عنصر مذهب در حاکمیت قویتر شده محرومیت های خلقهای دیگر (مخصوصاً" خلقهای سنی مذهب) کشور افزوده گشته است. از زمانی که مذهب شیعه مذهب رسمی دولتی ایران شده همه ی آنها ی که علی رغم وجود شمشیر ارتش قزلباش همچنان در مذهب سنی یا غیر از شیعی مانده اند ایرانیان درجه دوم تلقی شده اند. البته همین موضوع قیل از صفویه به طور معکوس عمل می شده است این ثابت می کند که خصلت مذهبی بود مساوی با ستمگری است.

تاریخ نگاران رسمی هربار که از سقوط دولت صفوی و از قیام افغانها سخن گفته اند آن را فتنه افغان نام گذاری کرده اند و افغانی ها را بیگانه

بیش از نیاز حیاتی است. در شرایط ویژه کشور ما تنها نیروی اجتماعی که می تواند مدافع اتحاد آزاد و داوطلبانه خلقهای ایران باشد طبقه کارگر است

بورژوازی ایران دشمن آشتی ناپذیر حق تعیین سرنوشت خلقها است و این دشمنی را بارها و بارها نشان داده در این دشمنی بورژوازی جمهوری خواه دست کمی از سلطنت طلب ها ندارد. به جرات می توان گفت از حیث اهمیت بعد از انقلاب کارگری مهمترین موضوع مبارزه در ایران موضوع حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم است. بی جهت نیست که تمامی لایه های بورژوازی سخن گفتن از حق تعیین سرنوشت و ستم ملی را تجزیه طلبی می نامند. و آنجا که در تنگنا قرار می گیرند و نمی توانند با واژه پردازیهایی مثلا "آزادخواهانه و آشکارا با اصل حاکمیت مردم مخالفت کنند منکر موجودیت خلقها می شوند و اساسا" وجود خلقها و ملیت ها رابه عنوان مردمان دارای تفاوت های ملی و زبانی منکر می شوند.

اقتدار خرده بورژوازی مدرن در شرایطی نیستند که مدافع پیگیر آزادی خلقها در تعیین سرنوشت خود باشند. همچنین اقتدار خرده بورژوازی سنتی به دلیل منافع جهت دارش به عنوان عاملیت تعلقات مذهبی نمی تواند متحد کننده خلقهای ایران باشد چون در صحنه سیاست امروز ایران در سطوح مختلف بخصوص پایین قدرت نقش فعالی دارد. در همین حال این قشر مذهبی ترین قشر جمعیت کشور است. مذهب در ایران نمی تواند عامل وحدت کشور باشد زیرا تنوع ملی غالبا" با تنوع مذهب همپاست که سایر محدودیت های خرده بورژوازی را تشدید می کند. اقتدار مدرن خرده بورژوازی گرچه در مقایسه با اقتدار سنتی آن از افق های اجتماعی وسیع تری برخوردار است اما به لحاظ منش ملی در میان خلقهای محروم ریشه ی ضعیفی دارند. مثلا" شمار پژشکان، مهندسی و بطور کلی کارشناسان بلوچ یا کرد نسبت به جمعیت آنها بسیار کمتر از چنین نسبتی در میان فارسها است. این خود یکی از وجوه محرومیت های ملی است. در کردستان، بلوچستان، در میان عربها و ترکمنها ارگانهای دولتی، ادارات و سازمانها ی عمومی و حتی خصوصی غالبا" بوسیله کارمندان غیر بومی کار می کنند هرچه در سلسه مراتب اداری بالاتر بروید نسبت کادرهای برخاسته از خلقهای محروم با شتاب بیشتری کاهش می یابد و ستم ملی خود را باوضوح بیشتری نشان می دهد. بنابراین اقتدار جدید خرده بورژوازی هر قدر هم با خلقهای محروم همدلی نشان دهند اساسا" به ملیت غالب تعلق دارند. هم به لحاظ منشاء ملی و هم به لحاظ جایگاه اجتماعی. بنابراین در هر حال نمی توانند نیروی متحد کننده خلقهای کشور باشند. اما کارگران گرچه نفوذ مذهبی در میانشان کم نیست بدلیل جدایی مذهب از نان و منافع طبقاتیشان تعصب چریشی ندارد. (بخصوص کارگران صنعتی) گرچه کارگران صنعتی میان خلقهای محروم بسیار کم است اما با رنجهای نیمه کارگران و دهقانان محروم همدلی عمیق و نیرومندی دارند. نیمه کارگران و دهقانان تهی دست یعنی اکثریت قاطع جمعیت در میان خلقهای زیر ستم ملی در کشور ما و مهمتر از همه آنکه حتی

کارگران غیر بومی مناطق ملی در جایگاه مهمتری نسبت بر خلقهای محروم قرار ندارند. طبقه کارگر تنها نیروی است که می تواند ستون فقرات اتحاد آزاد و داوطلبانه زحمت کشان سراسر ایران باشد. یکپارچگی ایران تنها در صورتی می تواند محصول برابری، اتحاد و برادری همه خلقهای آن باشد که زحمتکشانش همه ی خلقهای ساکن ایران زیر پرچم طبقه کارگر متحد شوند. در شرایط ایران این تنها جهت وحدت دمکراتیک کشور است اگر این جهت وحدت نتواند پیروز شود با دمکراسی در مسئله ملی و یا هر نوع دمکراسی مجاله خواهد شد و یا یکپارچگی کشور از هم خواهد گسست. غلبه هر یک از این دو حالت در مقابل خود میل به دیگررا تقویت خواهد کرد. بر خلاف آوازه گران تعصب ملت غالب، آزادی خلقهای ایران در تعیین سرنوشت شان مایه تجزیه کشور نیست که میل به تجزیه در زیر سر نیزه ای شکل می گیرد که می خواهد تمامیت ارضی کشور را بر مردم همان کشور تحمیل کند.

شعارها و آزادیهای دمکراتیک چیزی نیست که با کلی گوییها بی درباره حق ملت ها در تعیین سرنوشتشان بدست آید، بلکه امری است در گروسازمان دادن سرکردگی طبقه کارگر در میان توده های مردم و این در مناطق ملی تنها یک معنی دارد. سازماندهی کارگران و زحمتکشانش، خلق های تحت ستم در برابر همه ستمگران و بهره کشان. اگر طبقه کارگر نتواند در میان خلق های محروم پیکار علیه ستم ملی را سازمان دهد. یا به این پیکار کم اعتنایی کند خود در ستم ملی این کار خواهد کرد اما با برانگیختن، با تعصب ملی در میان خلق های زیر ستم. و تعصب ملی از هر طرف که باشد به رو یاروی خلقها می انجامد و به افزایش قدرت سرمایه داران و زمین داران در درون خلقها. اگر چنین حالتی پیش بیاید وای به حال کارگران و زحمتکشانش به این سو و آن سو رانده خواهند شد. بهره کشان وقتی بخوانند با همدیگر کنار بیایند. غالبا" حتا به ستم ملی هم فکر نمی کنند مگر در ایران دهه های گذشته اکثریت قاطع فنودالها، خانها و سرمایه داران کرد، بلوچ، عرب، ترکمن، ترک متحدان محلی حکومت مرکزی نبوده؟! مگر همین ها خود پای ثابت سازماندهی ستم ملی و انقیاد ملیتهای زیر ستم نبوده اند؟! ستم ملی و بنابراین پیکار برای رهائی از آن واقعیتی است مستقل از اراده پرولتاریا، اما در شرایط ایران نابودی ستم ملی در گرو اتحاد همه ی زحمتکشانش بر گرد پرولتاریا است. پرولتاریا تنها با حمایت پیگیر، بی قید و شرط از حق تعیین سرنوشت ملتهاست که می تواند زحمتکشانش همه ی خلقها را در پیکار طبقاتی بر گرد خود جمع آورد. حمایت بی قید و شرط از حق تعیین سرنوشت ملتها یعنی حمایت از این حق حتی اگر در خدمت سوسیالیسم و در جهت سوسیالیسم بکار گرفته نشود. یعنی احترام به این حق حتی اگر برای جدایی از سوسیالیسم بکار گرفته شود. (نمونه های فنلاند و لهستان در شوروی سابق) فاجعه بار است که حق تعیین سرنوشت ملل علیه طبقه کارگر و سوسیالیسم به کار گرفته شود. اما راه ناممکن ساختن چنین فاجعه ای مشروط ساختن حق تعیین سرنوشت ملل نیست

بلکه سازمان دادن سرکردگی طبقه کارگر در میان زحمتکشانش خلق های زیر ستم است.)

در نهایت برای درک بهتر موضوع لازم است کارگران، قشرها و لایه های مختلف اجتماعی به سوالات زیر و سولاتی از این دست جواب داده موضوع را بیشتر حلای کنند.

آیا سرمایه داری هنگام بهره کشی از کارگران و قشرهای مختلف میزان بهره کشی را با توجه به زبان و ملیت کارگران و قشر های دیگر تنظیم می کند یا با توجه به قدرت همبستگی طبقاتی و شدت یا ضعف مبارزاتی آنها؟

آیا قوانینی که یک سرمایه دار کرد برای بهره کشی استفاده میکند با قوانینی که یک سرمایه دار فارس استفاده می کند با هم تفاوت دارند یا هر دو از یک قانون یکپارچه سود می برند؟

آیا استثمار کارگران در تراکتورسازی تبریز با استثمار کارگران در ایران خودرو تهران تفاوت دارد. زبان و ملیت کارگران و کارفرمایان در این دو کارخانه چه تاثیر دارد؟

آیا کارفرمایان کارگران همزبان خود را به امضای قراردادهای موقت وادار نمی کنند؟ یا حقوق بیشتری به آنها می دهند؟ یا اینکه کارگران همزبان خود را اخراج نمی کنند؟

آیا سرمایه وطن می شناسد؟

آیا کودکان کار و خیابان که در شهر های بزرگ به تباهی کشیده می شوند از تمامی ملیت ها نیستند؟

آیا کارفرمایان برای کارگرانی که در اهواز، آبادان، اصفهان، تهران، اردبیل، مشهد، تبریز، هفت تپه و ... در شرکت های نفت، گاز، ذوب آهن، مس، شکر و ... کار می کنند در نوع قرارداد میزان حقوق آنها به خاطر ملیت و زبان تفاوتی قائل می شوند؟

آیا همبستگی زبانی و ملیتی مقدم بر همبستگی طبقاتی است؟

ما می گوئیم:

سرمایه تمامی جهان را با تمامی ملیت هایش یک جا بدون تفاوت هر روز هرچه بیشتر استثمار می کند. و نبرد واقعی علی رغم مطالبات ناتمام مانده از بورژوازی و ماقبل سرمایه داری که به صورت استتار هستند نبرد میان کار و سرمایه است. همانطوری که سرمایه وطن ندارد کارگران نیز وطن ندارند. همچنان که سرمایه جهان وطنی است کارگران نیز باید جهان وطنی (انترناسیونالیست) باشند به همبستگی طبقه جهانی کارگران به پیوندند. در غیر این صورت سرمایه داری می تواند (همانگونه که توانسته است) با ایجاد نفاق میان ملیت ها نبرد و جنگ طبقاتی کارگران و زحمتکشانش را منحرف کرده به جنگ های ملیت ها تبدیل و هر دو طرف را تضعیف و هرچه بیشتر استثمار کند. مثال های شاخص تاریخی بسیاری در این رابطه وجود دارند که از جمله جنگهای اول و دوم جهانی را می توان بیان کرد که چگونه سوسیالیستها به پیروی از سرمایه داران مبارزات طبقاتی کارگران را منحرف کرده و آنها را به زانده سرمایه داری تبدیل و گوشت دم توپ کردند.

حق تعیین سرنوشت ملل تا حد جدایی کامل باید به رسمیت شناخته شود